

آیت‌الله طالقانی و تفسیر قرآن

(نگاهی به دیدگاه‌های تفسیری و نمونه‌هایی از تفسیر آیات)

بخش اول

(برگرفته از کتاب «آیت‌الله طالقانی و تفسیر پرتوی از قرآن»، تألیف سید محمد مهدی جعفری، انتشارات خانه کتاب)

درباره قرآن

آیت‌الله طالقانی درباره روش «پرتوی از قرآن» برای فهم هدایتی قرآن چنین می‌نویسد:

روش این کتاب برای فهم هدایتی قرآن:

روشی که برای فارسی زبان‌ها در این کتاب پیش گرفته شده تا شاید بیشتر پرتو آیات قرآن در ذهن‌های دریابندگان جای بگیرد، و از هدایت آن بهره‌مند شوند. این است: نخست چند آیه به ردیف و شماره آورده شده، (از شماره آیات سوره حمد و چند آیه از سوره بقره غفلت شده) پس از آن، ترجمه آیات به فارسی تطبیقی آمده، چنان که از حدود معانی صحیح لغات خارج نباشد. با اعتراف به این حقیقت که هر چه در ترجمه قرآن دقت شود و به هر لغتی در آید، نمی‌تواند مانند آیات قرآن معجزه باشد، نه آن اثر دل‌ربایی را دارد و نه آن احترام شرعی و حکمی را، معانی بلند قرآن که چون دریای موجی است جز در قالب تغییراتی که خود ساخته رخ نشان نمی‌دهد! و هیچ قالب و ترکیب دیگری چنان که باید آن معانی و رموز و اشارات را نمی‌رساند تا آن جا که اگر حرف و کلمه‌ای تغییر یا تبدیل یابد، آهنگ و مقاصد و اشارات و معانی آن دگرگون می‌شود. بنابراین هر ترجمه‌ای از قرآن نارسای به مقصود قرآنی است مگر آن که توضیح و تفسیر شود.

سپس معانی مترادف و موارد استعمال و ریشه لغات در موارد لزوم، بیان شده تا در ذهن خواننده مجال تفکر بیشتری باز شود. آن‌گاه آنچه از متن آیات مستقیماً بر ذهن تأییدیه بیان می‌شود، گاهی در موارد مقتضی از احادیث صحیح و نظرهای مفسرین استفاده شده، سپس در پیرامون آیات آنچه به فکر نگارنده رسیده و بر ذهنش پرتو افکننده منعکس می‌گردد، تا شاید خواننده خود هر چه بیشتر به رموز هدایتی قرآن آشنا شود و ایمان تقلیدی به کمال تحقق رسیده، و هر چه بیشتر جویندگان، در اعماق ژرف آیات فرو روند و در انوار آن غوطه‌ور شوند. آنچه در پیرامون یا متن آیات نگارش یافته از دل دادن به آیات در اوقات فراغت ذهن از امور

دنیا و انصراف از آمال و آرزوهای فریبنده و جزئیات مشغول‌کننده آن، یا در بحث‌ها و مراجعه به تفاسیر به نظر آمده، در جلسه‌های بحث تفسیری - که سال‌هاست برای طبقه جوان تشکیل می‌شود - گاهی که توجه کامل به آیات، و چشم به چشمان پاک و رباینده جوانان دوخته می‌شد، از خلال آیات مورد بحث برق‌هایی می‌زد، اکنون که پس از سالیان دراز می‌خواهم آن مطالب را به ذهن باز گردانم و روی صفحه کاغذ آورم، با تأسف می‌نگرم که بسیاری از آن‌ها چون برق جهان و انعکاس لرزان، از آیینۀ ذهن رخ برتافته و شعاعی از آن بر کناره‌های ذهن می‌درخشد، و بیشتر یادداشت‌های ناقص و پراکنده‌ای است که در گوشه‌های ذهن و اوراق ضبط شده که اکنون می‌خواهم به توفیق الهام‌دهنده حقایق به صورت کتاب در آورم.

کسی که بخواهد در این کتاب از آیات مورد بحث بیش‌تر بهره‌مند شود، اول: آیات را با ترجمه آن مورد توجه و تدبّر قرار دهد، آنگاه لغات را در نظر گیرد. پس از آن در بحث پیرامون آیات دقت نماید. چون شرح لغات و اصطلاحات مخصوصه که مانند فرهنگ قرآن است در این بخش آمده، طبعاً این بخش مفصل‌تر از بخش‌های دیگر خواهد بود. آن‌جا که لغت یا آیه‌ای مکرر آمده تنها به آیه گذشته یا شماره آن اشاره شده [است].

این روش را در بیان هدایت قرآن پیش گرفتم تا شاید برای فارسی‌زبانان بیشتر چهره قرآن هویدا شود و به جمال هدایت و کمال قرآنی آراسته گردند و مسلمانان از خودباختگی به فلسفه حیات و صنایع فریبنده، و دلبستگی به تمدن بی‌ثبات و ساخته خرده‌های کوتاه بشری، به هوش آیند، و راه خیر و صلاح پیش گیرند، و هرچه بیشتر از سرمایه‌های عقلی و نفسانی و مادی خود بهره‌مند شوند. اگر ما خود به تعالیم و هدایت قرآن و راه و روشی که برای زنده شدن به حیات «طیبه» می‌نمایاند آشنا شویم و دیگران را در این دنیای تحیر و وحشت، با آن آشنا سازیم، مردم حق‌جو و هدایت‌طلب بیش از این خواهند اعتراف کرد که این کتاب پیش از آن که کتاب منتسبین به اسلام باشد، کتاب سعادت عمومی بشر است.

جایگاه و اثر قرآن

آیت‌الله طالقانی قرآن را نه یک متن مقدس دینی، بلکه کتاب راهنمای عمل انسان‌ها می‌داند که با عمل کردن به رهنمودهای آن تحولی در زندگی مادی و معنوی و فکری و عقلی پدید می‌آید:

نزول آن از عالم‌اعلای قدرت، ظهور آن در حلیه‌ی عباراتی برتر از بلاغت، و تأثیر حکیمانه آن در هدایت، بسی شگفت‌انگیز و خیره‌کننده است! کتابی که پرتو هدایت آن زوایای روح و فکر و نفسیات و روابط حدود حقوق خلق را با یک‌دیگر و همه را با خالق و اعمال را با نتایج روشن ساخت و نفوس را رو به صلاح و اصلاح به پیش برد و استعدادهای خفته را بیدار کرد و به جنبش در آورد، همراه اصلاح نفوس و به کار افتادن

استعدادها، خیرات طبیعت را جاری و در دسترس همه قرار داد، اندیشه‌ها را فرا آورد، جلوی دیدها را باز کرد. شعله‌هایی از ایمان در دل‌ها برافروخت تاریکی اوهام و وحشت‌ها و کینه‌ها را از میان برد، بندهایی که در قرون ممتد جاهلیت عقل‌ها و اندیشه‌ها و دست‌ها را بسته بود و نفوس خلق را به بندگی غیر خدا درآورده بود، گسیخت، عقده‌های واپس‌زده را گشود، محرومیت‌ها را از میان برد، راه‌های قانونی بهره‌برداری از لذات مادی و معنوی را به روی همه باز کرد، با تحولی که از عمق ضمائر و نفوس سرچشمه می‌گرفت، جهشی در اندیشه‌ها و اخلاق و آداب پدید آورده؛ با از میان بردن اوهام و عصبیت‌ها، فاصله عناصر گوناگون ناجور و ناهموار را با هم جور و هماهنگ و متحد ساخت و از آن‌ها مجتمع قوی و محکمی به پا داشت تا با قدم‌های استوار و ضمائر بیدار و زبان‌هایی که بانگ آزادی‌بخش تکبیر از آن‌ها برمی‌خواست و دست‌هایی که قانون عمومی حیات و سایه رحمت و شهپر عزت را حمل می‌کرد، و پنجه‌های آهنینی که شمشیر درخشان عدل را برمی‌داشت به سوی جهان از هم‌گسیخته و نظامات منحط و سرزمین‌های ظلم و جور به پیش رفتند. در زمانی کوتاه پرده‌های ضخیم شرک و اشباح قدرت‌ها را از جلو دیدگان مردم ستم‌کشیده و وحشت‌زده برداشتند. سنگرها و حصارهای ستم طبقات را فرو ریختند، بانگ تکبیر و توحید را بالای سو سرکش‌ترین کاخ‌های بت‌سازان و معابد اوهام و کمین‌گاه کاهنان سر دادند، با این بانگ حق و آزادی، سرهای سرکشان را به زیر آوردند و کلبه‌نشینان و بندیان ذلت‌زده را سر بلند و آزاد کردند، فاصله‌ها را از میان طبقات برداشتند، این بیابان‌گردها از درون خیمه‌ها و از گوشه و کنار صحرا گرد آمدند تا با مشعل‌های هدایتی که این کتاب در سینه‌های آنان افروخته بود، شهرنشینان متمدن‌نما را به سوی یک نظام عالی الهی و عدل همگانی رهبری نمایند، و عامه مردم را از زیر فشار مقررات خودساخته بشری که به سود طبقه‌ای و به زیان همگان تحمیل شده بود و از میان پنجه‌های خونین طبقات حاکمه، نجات بخشند و شخصیت خودباخته آدمی را به آنان بازگردانند و ارزش انسانی را بالا برند. و با تعالیم و مقررات این کتاب، افراط در تمایلات معنوی و مادی و کشتش و تضاد میان خواست‌های روحی و غرایز جسمی در نفوس حاملین این رسالت و عاملین به این شریعت از میان رفت، و با توجه به انگیزه‌های واپس‌زده و انجام درخواست‌های مشروع به تهذیب خلق و تکمیل نفس و تحکیم عقل پرداختند، و فاصله میان دیرنشینان و واپس‌زدگان چشم از دنیا پوشیده، و دنیاپرستان چشم به مال و شهوات دوخته را برداشتند و چشم‌هایی را به دیدن ارتباط و تلازم ماده و معنا و دنیا و آخرت گشودند و در صراط مستقیم عمران دنیا و پیشرفت عقبی به راه افتادند و ناهماهنگی میان جسم و جان را از میان برداشتند. این توحید در عقیده و هدف و باز شدن چشم‌های جهان‌بینی، این تحول نفسانی و هماهنگی قوای روانی و بیدار شدن استعدادها و جوشیدن سرچشمه‌های فضایل و از میان برداشتن فاصله‌های وهمی و ساختگی و

گسترده شدن سایه عدالت، و قدرت سازندگی و ابتکار، همه از آثار تابش در مرجع مستقیم قرآن بر زوایای نفوس و پرتو هدایت آن بود.^۱

سپس آیت‌الله طالقانی به اختلاف در قرائت و تفسیرهای گوناگون مسلمانان از قرآن اشاره می‌کند و از نتیجه آن کارها که به محدود کردن هدایت گسترده قرآن انجامیده است چنین یاد می‌کند:

گذشته از اختلاف در قرائت، بحث نهایی درباره‌ی معانی لغات و شرح کلمات و شأن نزول آیات در گرفت، همزمان با چشم گشودن مسلمانان به اشارات قرآن درباره‌ی مطالب تاریخی و چگونگی آفرینش، و بسته شدن خانه‌ی تعلیم و تربیت اهل بیت راه برای روایات و مطالب در هم و بر هم اسرائیلی میان مسلمانان باز شده و نومسلمانان یهود و علمای آن‌ها که خود را یگانه دانای به تاریخ پیامبران و امم گذشته و رموز خلقت می‌نمایانند، مرجع مسلمانان در شرح و تفسیر این‌گونه مطالب قرآن شدند. این‌ها برای آن‌که مسلمانان را از هدایت روشن قرآن منصرف سازند یا خود را در هر مسأله‌ای توانا نمایانند، اوهام و خرافات و مطالب در هم و بر همی که در کتب سابقین هم به چشم نمی‌آید، به هم بافته و به صورت تفسیر درآوردند. با گسترش اسلام و سکونت یافتن مسلمانان در بلاد مختلف و باز ماندن از پیشرفت و ابلاغ رسالتی که به عهده آنان بود، اندیشه‌ها و فلسفه‌های ایرانی و کلدانی و هندی و چینی در اذهان آنان راه یافت. از اوایل دولت عباسیان انواع کتب علمی و فلسفی یونان و روم به عربی ترجمه شد و افکار آماده‌ی مسلمانان را به بحث و تحقیق در این مطالب تازه مشغول ساخت، علاوه بر اختلاف سابقه‌داری که درباره‌ی امامت و زعامت بود، اختلافی درباره‌ی صفات مبدأ، چگونگی معاد، وحی، نبوت، جبر و تقویض، قدم و حدود قرآن و فقه در گرفت؛ تا آن‌جا که مذاهب مختلف پدید آمد و علم کلام تدوین یافت، هر فرقه و پیروان هر مذهبی برای اثبات نظر خود و محکوم کردن مخالف، به قرآن تمسک جست و آیات را مطابق با رأی خود تفسیر و تأویل کرد. مکتب دیگری که در میان زد و خورد آرا و عقاید باز شد، طریقه عرفان و تصوف و کشف و شهود بود، پیروان این مکتب چون به ظواهر لغات و تعبیرات مقید نبودند، با ذوق خود راه تأویلات بی‌دلیل و منطق را پیش گرفتند. در این میان فرقه‌ای هم از فلسفه و کلام و دخالت عقل روگردانند و تنها به ظواهر احادیث و روایاتی که درست و نادرست و مستند و غیرمستند و اسلامی و اسرائیلی آن‌ها، در هم آمیخته بود، متعبد گشتند. در این غوغای فلسفه و عرفان و تأویل و تفسیر به رأی، امامان اهل بیت که در مکتب مستقیم وحی و نبوت پرورش یافته بودند برکنار بودند و از تفسیر به رأی اعلام خطر می‌نمودند، خصومت حکام و مستبدین زمان و پیروان آن‌ها، با این اعلام

^۱ همان، صص ۱-۳

و حی نمی گذاشت بانگ هدایت و روش تعلیم و تربیت آنان از محیط محدودی تجاوز کند، و به گوش عامه مردم رسد.

هر اندازه مباحث قرائت و لغت و اعراب و مطالب کلامی و فلسفی در پیرامون آیات قرآن وسعت می یافت، اذهان مسلمانان را از هدایت وسیع و عمومی قرآن محدودتر می ساخت. پندارهایی که از مغزهایی برمی خواست، آن گاه از قرآن و عقل برای اثبات آن ها دلیل آورده می شد، مانند مه متراکم و ممتدی گشت و آفاق قرآن را احاطه نموده مانع تابش مستقیم آیات قرآن بر نفوس گردید. اگر مسلمانان خود را از میان این ابرهای پندارها و اندیشه ها برتر آرند و با توجه به درک صحیح استنباط های مستدال و معقول محققین، آن محیط بی آرایش فکری و فطری را باز یابند، پرتو هدایت آیات بر نفوس آن ها خواهد تافت و عقول خفته و خودباخته، در راه درک حقایق وجود و دریافت طرق خیر و شر برانگیخته خواهد شد. مقصود از برگشت به محیط فطری اولی این نیست که به رسوم زندگی و خانه و لباس آن مسلمانان اولیه برگردیم، مقصود این است که خود را از محکومیت آرا و در مرجع اندیشه ها و ظواهر تمدن بی پایه زمان برهانیم.^۲

رهبری قرآن

«این کتاب هدایت که چون نیم قرن اول اسلام، باید بر همه شئون نفسانی و اخلاقی و قضاوت و حکومت حاکم باشد، یکسره از زندگی برکنار شده و در هیچ شأنی دخالت ندارد، دنیای اسلام که با رهبری این کتاب روزی پیش رو و رهبر بود، امروز دنباله رو شده است. کتابی که سند دین و حاکم بر همه امور بوده، مانند آثار عتیقه و کتاب ورد، تنها جنبه تقدیس و تبرک یافته و از سرحد زندگی و حیات عمومی برکنار شده و در سرحد عالم اموات و تشریفات آمرزش قرار گرفته و آهنگ آن اعلام مرگ است. دنیای خودباخته اختراع و صنعت و دنیای ورشکست شده ی مسلمان توجه ندارد و باور نمی کند که قرآن محلی در حیات دارد، به صراحت و زبان حال هر دو می گویند: با پیشرفت دانش ها و اختراعات حیرت انگیز و سیاره های کیهان خیز چه نیازی به آیین الهی و قرآن است؟ با آن که این ها همه در پرتو هدایت رسا می تواند رستگاری آورد و سعادت بخشند، اگر هدایت یکسره از بالای سر آدمی رخت بربست و محکوم شهوات و جنبش های نفسانی گردید، هر چه قوای طبیعت بیش تر به تسخیر وی در آید، تیرگی و آشوب افزوده تر و سقوط بشریت نزدیک تر می گردد. این اختراعات و صناعات هر چه مهم و شگفت انگیز باشد، چیزی بیش تر از وسایل و ابزار زندگی نیست و نمی تواند خود غایت نهایی باشد، بدین جهت جای پرسش همیشه باقی است که برای چیست و آدمی را به کجا می رساند؟ ارزش این ها به آن اندازه است که موجب زیان و شقاوت و علو و فساد در زمین نگردد و به

^۲ همان، ص ۷-۱۱.

سود انسان و در راه خیر و سعادت وی صرف شود، باز جای این پرسش است: چگونه از زیان و شقاوت و فساد می‌توان جلوگیری کرد و خیر و سعادت چیست و چگونه می‌توان به آن رسید؟ خیر و سعادت حقیقی همان هدایت به نتایج و غایات وجود خود و دیگر موجودات است.^۳

روش تفسیری پرتوی از قرآن

شیوه تفسیری آیت‌الله طالقانی جامع بود و او از همه شیوه‌های معمول در این موضوع، در حد درست و متعادل آن‌ها، سود می‌جست. اما هیچ‌یک را کافی و منحصر نمی‌دانست و هیچ شیوه‌ای را بدون درایت و نقد و گرینش اندیشورانه به کار نمی‌گرفت. لیکن توجه به کاربرد ساختاری واژه‌ها از ویژگی‌های کم‌نظیر او بود.

طالقانی درباره نقش آهنگ کلمات و آیات با معانی و مقاصد می‌نویسد:

آنچه مورد توجه و بحث نبوده و شاید به آسانی تحت ضوابط و قواعد در نمی‌آید، کیفیت انطباق آهنگ کلمات و آیات است با معانی و مقاصد که واقعیات و اوضاع یا صفات درونی گوینده را می‌نمایاند. بعضی از محققان اسلامی مانند سید قطب در کتاب «التصویر الفنی فی القرآن» گرچه این دریچه از اعجاز قرآن را گشوده‌اند، ولی هنوز بحث و تعمق رسایی در آن نشده است. همین ترکیب و هماهنگی کلمات با یکدیگر و با معانی، و نمایاندن صورت و واقعیت مقصود است که قرآن را مانند وجود و ترکیب موجودات و نمودار شدن در صور گوناگون در آفرینش معجزه ساخته، چنان که مانند ترکیب عناصر طبیعی، اگر کلمه‌ای را تبدیل به کلمه مرادف آن نمایی، یا حرفی را از جای خود برداریم، یا فصل و وصل و وقف و حرکت و اوج و حضیض و ایقاع کلمات رعایت نشود، در نظم و هماهنگی و رساندن معنا و مقصد و مقصود اختلال پیش می‌آید.^۴

از نظر آیت‌الله طالقانی، حرف آخر آیات که می‌توان آن را به منزله «رَوی» در شعر دانست. در مفهوم آیه نقش مؤثری دارد:

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا» (نبأ-۶)، حرف آخر «رَوی» از این آیه تا آخر سوره [ی «نبا»] الف است. این گونه روی را، به خصوص در آیات، می‌توان اطلاق نامید و این اطلاق صوتی با مضامین آیات هماهنگ است، چه

^۳ پرتوی از قرآن مقدمه، ص ۱۳.

^۴ پرتوی از قرآن، ج ۳، ص ۳.

این آیات با تحریک ذهن، جلو فکر و نظر را باز می‌کند و از آیه ۱۷ «إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانِ مِي قَاتَا» (نبا- ۱۷) به بعد، مراحل آینده انسان را می‌نمایاند.

نه تنها کلمات و حروف قرآن با معنی آن هماهنگی دارند، بلکه حرکات و اعراب نیز در بیان مفهوم خاص و مورد نظر قرآن مؤثرند. در ذیل آیه «و بنیتا فوقکم سبعاً شداداً» (نبا- ۱۲)، می‌گوید:

آهنگ لفظ «بَيِّنَا...» با فته‌های متوالی و متدرج، نمایانده بالا بودن و توسعه توجه ذهن بدان سو می‌باشد.

در توضیح کلمه «سراجاً وهاجاً» [نبا- ۱۳] چنین می‌گوید:

این دو صفت، وضع و چگونگی ساختمان و موقعیت آفتاب را می‌نمایاند: سراج، چراغ است، [و] چون در میان خانه منظومه شمسی چنان قرار گرفته که هر یک از غرفه‌ها و گوشه‌های این خانه را روشن می‌کند وهاج است.

نور و حرارت از خود می‌افروزد و می‌پراکند و مانند چراغ‌های معمولی- مایه و ماده روشنی از غیر بدان نمی‌رسد. با دقت در معانی لغوی وهاج معلوم می‌شود که این لغت مرادف با وقاد نیست که فقط مفید فروزندی و منشأ پرتو و حرارت باشد، بلکه بیش از آن، وهاج مفید انتشار خواص و آثار دیگر است. مجموع این معانی فقط درباره خورشید صدق می‌کند که سرشار از نور و حرارت و انرژی است و پیوسته از سرچشمه درون خود، انواع قدرت‌ها- انرژی‌ها- به صورت نور و حرارت به سطح و از سطح آن‌ها به اطراف فضا و سیارات، ساطع می‌کند که قسمتی از آن منشأ حیات و زندگی زمین می‌گردد.

با توجه در نظر گرفتن جمله کوتاه «سراجاً وهاجاً» می‌توان به اعجاز قرآن در این توصیف و بیان این حقیقت، آشنا شد و آن را مقیاسی برای بیان عمومی قرآن از دیگر مطالب و حقایق دانست؛ خصوصیات و ممیزات این کلام را از کلامی که مشابه یا مرادف آن باشد، در چند جهت، می‌توان یافت:

۱. معنی دو لغت خاص «سراج» و «وهاج» که پیش از این بیان شد.
۲. آمدن دو وصف متوالی که هر یک نمایانده صورت و جهتی از موصوف است و وصف دوم مکمل وصف اول و هر دو مبین واقع است: سراج نمایانده نور آن بر سطح زمین و دیگر سیارات؛ و وهاج، نمایانده تشعشع پیوسته درونی‌اش.
۳. مفعول اول «جعلنا» که «الشمس» مقدر موصوف است ذکر نشده تا ذهن، یکسره و بدون تبعیت از نام عمومی و توجه بدان نام، متوجه صورت و واقعیت آن شود.

۴. هر دو وصف نکره آمده «سراجاً وهاجاً» نه معرفه «السراج الوهاج»، که مشعر بر اهمیت و برتر بودن آن از تصور عموم است.

۵. از برخورد دو جیم با تنوین - که بین هر دو فاصله‌ای است و هر دو کلمه پی‌درپی می‌باشد - موج خاصی آشکار می‌سازد که هماهنگ با تشعشع و تموج آفتاب است.

۶. طنین خاص «وهاجاً» - که با برخورد «واو» به «های مشدده»، یعنی با فشار خارج شدن هوا از ریه، سپس با امتداد یافتن با «الف ساکنه» و متموج گردیدن با «جیم منون» یا در حال سکون با امتداد الف رها می‌گردد - همه نشان دهنده هماهنگی با حرکت شدید تشعشع از درون آفتاب و رسیدن و برخورد به سطح و آن‌گاه آزاد شدن و موج برداشتن در فضا می‌باشد.

۷. چون معنای «جعل گرداندن از وضعی به وضع دیگر است نه تکوین، آیه بیان گردیدن آفتاب به صورت «سراج وهاج»، پس از تکوین «سبع شداد» است، پس نباید تصور کرد که تأخیر ذکر «سراج وهاج» بعد از بنیاد «سبع شداد» مشعر بر تأخیر تکوین آفتاب بعد از آن است.

تنوع افعال: جعل بناء و خلق که در این آیات آمده است و هر یک معنی و جای مخصوص به خود دارد، شایان توجه است.^۵

در پایان سوره‌ی نبأ درباره‌ی نقش الفاظ و آهنگ کلمات با معانی، چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

این سوره در بیان «نبأ عظیم» و شواهد خلقت و منازل و مراحل انسان و جهان، با آیات و مقاطع کوتاه و آهنگ شدید و سریع شروع شده و هر چه آیات به نهایت سوره که بیان مسیر بی‌نهایت است نزدیک‌تر می‌شود، هماهنگ با معانی، آیات و مقاطع طولانی و کشیده‌تر - قهراً آهنگ حروف و کلمات آهسته‌تر - می‌گردد. آخرین آیه این سوره طولانی‌ترین آیات آن است که با بیان و انعکاس آه و حسرت و ناله‌ی آرزوی کافران به پایان می‌رسد و مانند شعله‌ی وجود آنان خاموش می‌شود.^۶

طالقانی در پایان تفسیر سوره‌ی «وَالضُّحَىٰ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَىٰ» می‌نویسد:

از آیه‌ی یک تا پنج، طول آیات چون طول شعاع نور، «والضحی» و پرتو وحی و سایه‌ی رحمت شب، به تدریج گسترش یافته است. از یک کلمه کوتاه «والضحی» تا دو و سه و چهار کلمه بلند و با حرکات و ایقاعات آرام

^۵ پرتوی از قرآن، ج ۳، صص ۱۵ - ۱۷

^۶ همان، ص ۷۴

و فواصل الف مقصوره که بعد از فتحه و فتحه‌ها آمده محیط سراسر محبت و لطف پیوسته را می‌نمایاند. از نخستین تابش نور و برآمدن روز و وزش نسیم و آرامش شب و آینده امیدانگیز و رضایت‌بخش. آیات ۶ تا ۸ با همین فواصل و تصدیق استفهام دارای لحن تذکاری و انگیزنده است. سه آیه آخر با تغییر اوزان فواصل، دارای لحن متفوق و بیدارگری و آمرانه است.^۷

آیت‌الله طالقانی در پایان تفسیر سورة «التین» چنین می‌گوید:

طول آیاتش از آیه ۱ تا ۴ گسترش یافته. در آیه ۵ دوباره کوتاه شده. آیه ۶ به منتهای طول رسیده. آیه ۷ و ۸ به طول متوسط نسبی برگشته است. وزن آخر آیه اول و ششم فعول و باقی آیات به وزن فعیل با فواصل واو و نون، یاء و نون، یاء و میم است. آهنگ مجموع طول و حرکات و فواصل این آیات، گویا ظهور قدرت حکیمانه و طلوع وحی را در افق ممتد و خط طولانی میان شرق و غرب و از شمال به سوی جنوب در برابر چشم می‌نمایاند که از سرزمین و سرشاخه‌های التین والزیتون - دو سوگند کوتاه - طالع شده و با طنین طور سینین و (هذا) البلد الامین گسترش و تابش یافته، چنان که در تعبیر و آهنگ «طور سینین» ماقبل واو و کسره‌ها و سکون‌های متوالی ارتفاع قله وحی و گسترش دامنه‌های آن گویا نمودار است و همچنین است آهنگ حرکات زبرین و زیرین «اسفل سافلین» که در آمدن در سطح پایین و جای گرفتن در آن را می‌نمایاند. عبارات و الفاظ و حرکاتی که در آیات این سوره به نظم درآمده و آهنگ‌هایی که از آن‌ها برمی‌آید، گام به گام نمونه‌های قدرت و تقویم و تربیت را از زمین به آسمان و از محسوس به معقول تا آفرینش عالی انسان و هبوط و صعود آن پیش می‌برد و با هم می‌پیوندد.

آنچه درباره نظم و جمال و ترکیب و آهنگ و جذب آیات گفته شده و می‌شود، آن قدری است که می‌توان استشعار نمود و به تعبیر آورد. اما بیش از این مانند جمال‌ها و ترکیبات تجلیات خلقت، اثرش مشهود و توصیفش غیر مقدور است.^۸

آیت‌الله طالقانی بر این باور است که ساختار واژه‌ها، شیوه پی‌درپی آمدن آن‌ها، آهنگ و وزن آن‌ها و پس و پیش و طنین حرکات آن‌ها نیز گویای واقعیت‌هاست:

^۷ همان، ج ۴، ص ۱۴۹

^۸ پرتوی از قرآن، ج ۴، ص ۱۷۳

«فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها...» [شمس-۱۴] تغییر ضمائر راجع به ثمود - از مفرد به جمع - و تکرار آن اشعار بدین دارد که قوم ثمود در هر یک از تکذیب و پی کردن شتر و استحقاق عذاب شریک و همکار بودند. فاء‌های پی‌درپی تفریعی و پیوسته به افعال، سرعت و پیوستگی حوادث را می‌رساند. ماده‌ی لغوی و هیأت لفظی فعل فَعَقَرُوا، حرکت و خروش عذاب پی‌در پی را می‌نمایاند. فاء تفریع فدمدم و باء بذنبهم، برای هشجاری و توجه دادن به علل و مقدمات پیوسته به عذاب است. ضمیر فاعل فسواها راجع به رب یا مصدر دمدم و ضمیر مفعول «ها» راجع به ثمود است. تغییر ضمیر راجع به ثمود از جمع به مفرد (در این آیه از جهت جماعت یا از میان رفتن جمع است: پس به سبب گناهانشان، پروردگارشان بر آن‌ها بخروشید و خشم می‌آورد. پس همه را یکسان از میان برد.

در پایان همین سوره می‌گوید:

تا آخر سوره، کلمات آخر بروزن «فعلا» با کلمه «ها» آمده است. هر یک از آیات قسم و جواب‌های آن دارای دو ایقاع متقارب است و ایقاع و برخورد اول اکثر آیات شدیدتر می‌باشد: «والشمس وضحاها... و النهار - اذا جلاها...» این‌گونه ایقاعات و برخورد حروف و حرکات و سکون‌ها و طنین «فعلاها» جوی متموج و متحرک و متطور پدید می‌آورد که نمایاننده معانی آیات است.

آهنگ خاص فعل «فدمدم» و طنین حرکات آن که به حرکت زیر و سکون «علیهم» منتهی می‌شود، حرکت رعدآسای عذاب و طوفان و فراگرفتن و فرود آمدن آن را مجسم می‌نماید. پس از آن جنب و جوش و صدای گناهکاران و سرکشان خاموش می‌شود و زندگی‌شان به پایان می‌رسد: «فسواها» و جریان تاریخ با اعلام کوتاه «ولا یخاف عقباها»، پیش می‌رود.^{۱۰}

^۹ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴) وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰)

به نام خداوند رحمتگر مهربان. سوگند به خورشید و تابندگی اش (۱) سوگند به ماه چون پی [خورشید] رود (۲) سوگند به روز چون [زمین را] روشن گرداند (۳) سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد (۴) سوگند به آسمان و آن کس که آن را برافراشت (۵) سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترد (۶) سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد (۷) سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد (۸) که هر کس آن را پاک گردانید قطعا رستگار شد (۹) و هر که آلوده اش ساخت قطعا درباخت (۱۰)

آیت‌الله طالقانی در ذیل تفسیر سوره «انفطار» می‌نویسد:

لحن و تعبیر آیات این سوره به هشت صورت درآمده است: تا آیه پنج، آیات کوتاه و با تاء ساکنه بسته شده است. چهار آیه‌ی اولی، با طنین إذا، آغاز شده که نمایاننده اخبار انگیزنده و عابرانه برتر از اندیشه است. طول موج و تفصیل کلمات آیه پنج، هماهنگ با بیان بروز نهایی اعمال و جواب اندیشه حاصل از چهار آیه قبل می‌باشد. این آیه انسان را به نهایت مسیر و اعمالش آگاه می‌کند و آماده‌اش می‌نماید تا به موانع روحی و نفسانی که او را از نظر در مسیر نهایی باز داشته است، آگاه شود. آیه ششم «یا ایها الانسان...» با ندا و موج طولانی و هشیارکننده، به سوی انسان مستعد و غافل همی پیش می‌آید و تموج آن در فضای ذهن منعکس می‌گردد: «ما غرک...» و با یاء و میم «الکریم» متوقف می‌شود. آیه هفت و هشت با آهنگ شدید و سریع، مراحل مختلف انسان را می‌نمایاند و از نظر می‌گذراند. از آیه نهم که با کلمه کلاً آغاز شده است، لحن آیات آرام و آهسته می‌شود تا شاید انسان را به فعل و انفعال‌های داخلی و نفسانی و ثبت و پایه‌گذاری اعمال در بنای سعادت و شقاوتش متوجه گرداند. وزن و لحن این آیات با یاء و نون و آیه دوازدهم با واو و نون آمده است که نمایاننده استمرار و پایه‌گیری می‌باشد پایه‌گیری و بقای اعمال و نفوذ آن‌ها در اعماق وجود انسان و طبیعت، به صورت نهایی و قطعی نعیم و جحیم درمی‌آید که به دو آیه کوتاه سیزده و چهارده بسته شدن به یاء و میم منتهی می‌شود. آیات بعد با لحن فعل استمراری «یصلونها...» و وزن یاء و نون از اجمال به سوی تفصیل پیش رفته و هماهنگ با مقصد به آخرین و مفصل‌ترین آیه و نهایت وجود و کلمه «الله» ختم گردیده است. خواندن این سوره با قرائت و لحن متناسب و تفکر در آیات و حقایق آن، جلو دید ذهن را برای توجه به نهایت مسیر انسان و جهان باز می‌نماید و روح را به سوی فرا آمدن به مقامات عالی و همت را برای کوشش در عمل خیر و باقی، برمی‌انگیزداند.^{۱۱}

در ذیل تفسیر آیه «فانذرتکم ناراً تلظی» [لیل-۱۴] می‌نویسد:

«ناراً» نکره، عظمت و ابهام این گونه آتش را می‌رساند. «تلظی» صفت ناراً است، هیأت و لغت این فعل افروختگی پی‌درپی و درگیری آن را می‌نمایاند: آتشی بس عظیم و ناشناخته که پیوسته فروزان‌تر می‌شود.^{۱۲}

آیت‌الله طالقانی در پایان تفسیر سوره «علق» می‌نویسد:

^{۱۱} همان، ج ۳، صص ۲۳۰ - ۲۳۱

^{۱۲} پرتوی از قرآن، ج ۴، ص ۱۳۲

آیات این سوره تقریباً یکسان و کوتاه و اوزان آن‌ها به اختلاف معانی، مختلف آمده است: از آیه ۱ تا ۵ با وزن و فواصل واحد و قریب المخرج - لام و قاف، راء و میم، لام و میم - آمده است که هماهنگ با فواصل خلق و تعلیم و تکمیل می‌باشد. فواصل آیه‌ی ۶ تا ۱۴، با الف‌های بالنسبه مقصوره آمده است که هماهنگ با معانی و ترکیب این آیات، میدان محدودی از اندیشه و عمل بازتر و حرکت و پیشرفت را می‌نمایاند. از آیه‌ی ۱۵ تا ۱۸ لحن آیات شدید و اوزان فواصل «فاعلة» تمثیلی از درگیری و سلطه حاکم و محکومی و زبونی طاغی است. سوره با آیه ۱۹ که مشتمل بر کلمه محرک «کلاً» و یک نهی «لاتطعه» و دو امر «واسجد و اقترب» است و به نهایت مخرج لب با باء بسته می‌شود، پایان یافته.

در نظر و ذهن ابتدایی و ناآگاه، شاید آیات این سوره با مطالب گوناگون و فواصل کوتاهش مانند اشعار پراکنده و نامانوس و غیر مرتبط بنماید. ولی با نظر عمیق و ذهن هشیار متضمن حقایقی عالی و منزه از تخیلات شاعرانه و دارای ترکیب و آهنگ مرتبط و موزون است. این سوره که طلیعه وحی بوده با امر انگیزنده اقرء و اسم رب که سر آغاز تعلیم و تربیت و هدف عالی رسالت است، شروع شده و معانی آن که با کلمات و حرکات و فواصل ترکیب یافته، اطوار خلق و تکمیل آن را می‌نمایاند. اسم رب که سر آغاز دعوت و مشعر به تربیت است - با کسرهای متوالی - تنزل و سریان ربوبیت را در مظاهر خلق مطلق و خلق انسان از منشأ بسیار پست (خلق - خلق الإنسان من علق) - با آهنگ فتحه‌های متوالی و متناوب - به صورت بارزی نمایانده و در تعلیم و تعلم انسان «عَلِّم بِالْقَلَمِ، عَلِّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» کامل گردیده است.

گفته شد که آیت الله طالقانی در برداشت‌های قرآنی خود، از همه شیوه‌های تفسیری استفاده می‌کند و از هر شیوه‌ای به مناسبت مضمون و موضوع آیه استفاده می‌کند. در ذیل آیه‌الکرسی [آیه‌ی ۲۵۵ یا آیات ۲۵۵ تا ۲۵۷ سوره‌ی بقره]، برداشتی سیاسی و اجتماعی به شرح زیر دارد:

دو آیه‌ی پسین تکمیل آیه‌الکرسی و یا هر سه آیه، آیه‌الکرسی است که بدون فاصله حروف ربط، کمال ربط و هماهنگی را می‌نمایاند. در این آیه توحید ذات و صفات ثبوتی و سلبی و احاطه و نفوذ علمی و کرسی فرمان خداوند در ظاهر و باطن جهان، به ترتیب بیان شده تا پرتو آن انسان رشد یافته و شناسای رشد و غی را به گرایندگی و بندگی او در آورد و از هر بندگی و فرمان هر کرسی طاغوتی برهاند و هماهنگ و پیوسته با همه آفرینش، به ولایت و فرمان او در آورد. اگر ساکنین سیاره‌ی زمین و پیشروان آن‌ها به آن مرتبه از رشد برسند که بخواهند با روشن‌بینی و آزاداندیشی، جویای آزادی حقیقی و نجات باشند، باید افکار و نیروها را به این دو اصل مثبت و منفی متوجه گردانند. از جهت نفی، بیرون آوردن سرنوشت بشر از درون کاخ‌های در بسته و آکادمی‌ها و معابد ساخته و پرداخته خادمان و کاهنان و غلامان آن‌ها و از دیوارهای اندیشه‌های محدود و

اوهام و فرمول‌های غرور‌انگیزی که پیوسته امواج فریبنده‌ی اصلاح و خدمت و قدرت‌بخش می‌نماید و گاه به دانش و واقع‌بینی آرایش می‌یابد. در حالی که محتوی آن‌ها جز نگهداری و نگهداران سحر و افسون و طاغوت‌های فردی و گروهی و برکنار داشتن خلق از اندیشه در سرنوشت و یافتن مسیر فطری و طبیعی نیست. منشأ و اساس انحراف‌ها و بریدگی انسان‌ها از هم و از آفرینش و آفریدگار و بندگی‌ها و فرومایگی‌ها و جنگ‌ها، همین تسلیم به تقدیر و تولیت‌های در بسته و اندیشه‌های محدود است و همین طاغوت به گونه‌های مختلف است که از پیوستگی به حلقه‌های محکم آفرینش و آفریدگار و نور فطرت، مردم طاغوت‌زده را جدا می‌کند و به سوی تاریکی‌های وحشت‌زا و سرکوب‌کننده جاهلیت می‌کشاند: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» از جهت اثبات تثبیت کرسی فرمان‌خداوندی که اراده و قوانینش همه جهان را فرا گرفته، در اراده خلق آزاد شده و رشد یافته و پذیرای تولیت خدا: الله ولی‌الذین آمنوا... «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» و بر طبق مسیر و جریان طبیعی جهان و انسان. نه آن سان که کلیساهای قرون وسطی به عنوان حکومت الهی می‌خواست و نه پس از آن که مجامع فرهنگی و روشن‌فکری می‌خواهد. پس از این تبیین، انسان‌های رشد یافته باید خود را متعهد و مسؤول بشناسند و از انزوا بیرون آیند و جنگ را در راه ولایت خدا، و در برابر طاغوت و دکه‌های در بسته و متولیان آن که سرنوشت انسان‌ها را به انحصار خود گرفته، مشخص گردانند... و این را بدانند که اگر جنگ در راه خدا نباشد در راه طاغوت است یعنی در راه بندگی و اسارت. گرچه در آغاز به نام گشودن بندها و آزادی باشد، در پایان به پرستش گروه و مرام‌های ساخته بشری می‌رساند که درونش خودبینی‌ها و خودخواهی‌ها و تهی از خلوص و بینش پالوده می‌باشد [...] و اگر سلطه ظلمات‌انگیز طاغوت‌ها مجالی دهد تا چشم‌هایی باز و اصول و برنامه‌هایی نشان داده شوند، آیا می‌توان خصلت خودپرستی و سودجویی را از قلوب مردم ریشه‌کن ساخت و اگر با تکامل و تعلیم و تربیت عادی، مردم فرشته‌خوی شدند و از خودبینی و به خودگرایی سر بیرون آوردند و در سایه همزیستی و دالان حکومت جهانی در آمدند و صف‌بندی و جنگ را متوقف کردند، آیا تحرک و تکامل متوقف نمی‌شود؟ آیا برای از میان برداشتن این موانع و مشکلات اصول و راهی جز ایمان و گرایش به مبدأ کمال می‌توان تصویر نمود تا هم مردم را روشن و تزکیه نماید و هم راه تکامل بدون جنگ را به سوی کمال و نور باز نماید؟ رسالت پیمبران برای ایمان و توحید در پرستش و فکر و اجتماع بود، سپس طاغوت‌ها با نفوذ شیطانی خود در این اصول رخنه کردند و آن را تجزیه نمودند و به عنوان رهبانیت و تصوف و تقدس، دل‌ها را برای خدا آزاد گذاشتند و افکار و زبان‌ها را بستند و نیروها را به استخدام خود در آوردند، سپس دلی هم برای خدا و مکان پاکی هم برای عبادت

خالص او باقی نگذاشتند و به گونه دین و سرپرستی خلق، هم روحیه مردم را مجزا و منافق ساختند و هم نظام اجتماع را.^{۱۳}

بعضی از مباحث تفسیری پرتوی از قرآن

توحید

«وَالْهُكْمُ اللَّهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ: این تکرار الله به جای «و الهکم واحد» مبین وحدت در الوهیت است که جامع وحدت همه صفات می باشد. الوهیت مضاف و متضمن تدبیر و مرجعیت، برای همه معروف است. ناشناخته و پوشیده از اذهان توحید مطلق و صفاتی و افعالی است. اله واحد. ایمان به الوهیت واحد است که از هر عبودیت دیگر و کفر و کتمان میرهاند و استعدادها را برای کمال و به سوی تکامل برمی انگیزد. عبادت هر معبودی (جز کمال و قدرت مطلق) چون هم سطح انسان یا پست تر است، موجب انحطاط و توقف می گردد و استعدادها را خاموش و مکتوم و حقایق را مسخ و منحرف می نماید. آن بت پرستی که سنگ و چوب را می پرستد، تا ماده پرست و شهوت پرستی که به مظاهر آنها سر فرود می آورد و احکام خدا و هدایت را برای تقرب به آنان تأویل و کتمان می نماید، تا عقیده و مرام پرست جامدی که همه حقایق بسیط را در راه افکار ساخته و محدود خود فرم می دهد و تحریف می نماید، تا علم و فرمول پرستی که می کوشد تا هر حقیقت و واقعیت آزادی را با دریافت های محدود خود منطبق سازد. چون انسان به هر مقام فکری و علمی برسد باز خود را مخلوق و مألوه و محکوم می بیند، ناچار باید معبودی برای خود بسازد و منتهای عشق و کشش خود را به آن رساند و چون نمی خواهد یا نمی تواند اندیشه خود را از هر قید و محدودیتی آزاد نماید و از میان قشرهای اوهام و نقالید و دیوارهای علمی بیرون آید و به معبود مطلق و واحد رسد، معبودها و الوهیت هایی برای خود می سازد که با خاموشی و تبلی ذهنش سازگار و نزدیک باشد.

لا اله الا هو: تأکید وحدت و نفی هرگونه الوهیت و نمودار بسیط و برگشت نمودها و نورها و نیروها به همان هستی و واحد مطلق است. همه از او و به او برمی گردند و همه از او هستی و حرکت و کمال و جمال و پیوستگی دارند. عبادت و پیوستگی به او پیوستگی و هماهنگی با همه اجزای جهان و در مسیر آن است. آن رحمت و نوازشی که انسان گمراه از غیر او می جوید و چشم می دوزد و کمر خم می نماید، باید از آن سرچشمه بی دریغ رحمت بجوید تا چشمش باز و قامتش راست گردد: الرحمن الرحیم...

^{۱۳} پرتوی از قرآن، ج ۲، صص ۲۱۰ - ۲۱۱

«لَايَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»: به قرینه «و الهکم اله واحد» مقصود از آیات نشانه‌ها و نمودارهای وحدت الوهیت «تدبیر و قدرت» است. فعل مضارع يعقلون استمرار و پیشرفت را می‌رساند. هر یک از این‌ها و روابط و هماهنگی که با هم دارند وحدت قدرت و تدبیر را می‌نمایانند، برای مردمی که همی می‌اندیشند.

طریق پیشرفت فکری و شناخت جهان و جهان دار، از نظر قرآن حکیم همین است: نظر در پدیده‌های جهان از این رو که حکمت‌ها و قوانینی در بر دارد یا آن را در بر گرفته، نه از این جهت که از مواد و عناصری تکوین یافته، آن‌گاه نظر در روابط عمومی و هماهنگی «اورگانسیم» آن‌ها. پیشرفت کنونی علم به این حقیقت رسیده است که کشف و دریافت قوانین خاص و مربوط به یک یک پدیده‌های جهان نمی‌تواند مسایل خاص و عام جهان را روشن نماید. این گونه کشف علمی مانند شعاع کم سویی است که گوشه‌ای را روشن می‌دارد و خود پرده‌ای برای دیدن پیرامون مبهم مسایل خاص و عام روشن‌تر می‌گردد، چنان که در پرتو قانون جاذبه عمومی و نسبیت و بعد چهارم، بسیاری از مجهولات منکشف گردید. قرآن در رهبری فکری، عناصر جهان و پدیده‌های آن را به صورت آیات حکمت و قدرت می‌نمایاند تا هر چه بیش‌تر آفاق تفکر بازگردد و جهان و جهانیان تمثل حکمت و قدرت و فکر محقق مبدأ حکیم جلوه نماید. بنابراین بر ذهنیات خالص لغزان و اختلاف‌انگیز اتکا نمی‌نماید. و همچنین بر محسوسات و مشهوداتی که از تجرید عقل برکنار باشد. لآیات لقوم يعقلون. ^{۱۴}

حقیقت عمومی اسلام

«بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ [بقره، ۱۱۲]: وجه نمایاننده آثار و انفعال‌های منبعث از نفس است، از این رو است که به هر جهت روی باطن منعطف گردد روی ظاهر را بدان سوی متوجه می‌کند. آن‌گاه روی باطن از دستخوش هواها و روی آوردن به آن‌ها آزاد می‌شود که تسلیم اراده خداوند گردد و به او متوجه شود و به هر چه روی آرد در راه خدا و برای خشنودی او باشد. تا آن‌جا که انفعال‌های نفسانی مانند خشم و محبت، دوستی و دشمنی، خوشی و گرفتگی که آثارش در خلال چهره و رخسار آشکار می‌شود، از مبدأ حق اثر گیرد نه از تأثیر و تأثرات نفسانی. چون وجهه نفس به سوی خدا برگشت اندیشه آدمی به وسیله جوارح و اعضا منشأ احسان «نیکی یا نیکوتر ساختن» می‌شود. جمله اسمیه «و هو محسن» ثبوت و پایداری در احسان را می‌رساند که اثر مستقیم اسلام وجه و این انقلاب نفسانی است. این آیه اولین آیه‌ای است که حقیقت عمومی اسلام را پس از بیان امانی [آرزوها] محدود اهل

^{۱۴} پرتوی از قرآن، ج ۲، صص ۳۱-۳۴.

کتاب عنوان کرده است. ضمائر مفرد و متصل: «فله اجره عند ربه» گویا ناظر به پاداش مسلم و محسن است به حسب مقدار و کیفیت اسلام و احسان، ولی رفع خوف و حزن ناظر به عموم می‌باشد».^{۱۵}

هدف نهایی بعثت

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ: این آخرین دعای ابراهیم و نشان دادن مقصود نهایی از ساختمان ظاهر و یا سازمان باطن بیت است تا در شعاع اطراف آن و پرتو مناسک آن و از میان ذریه‌ای که از هر چه روی گردانده و به حق روی آورده و تسلیم شده باشد، پیمبری انگیخته شود و قیام نماید تا عقول و نفوس مستعدی را با تلاوت آیات و تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه، به ثمر رساند. طلب فراهم شدن ذریه‌ی مسلم‌های پیش از بعثت رسول، گویا برای آماده شدن زمینه‌ی نفوس آن ذریه برای بعثت چنین رسول است تا اسلام فطری آن‌ها را تکمیل نماید و به شعاع آیات و تزکیه‌ی نفوس بذر کتاب و حکمت را در افکار آنان برویاند.

مقصود از آیات، یا کلمات و عباراتی است که نشانه‌های پروردگار است یا آیات و نشانه‌های هستی است که به صورت تعبیرات و کلمات رسا در آمده. تلاوت آیات برای آن است که چشم عقل و دید باطنشان باز شود. اگر معنای کتاب امور ثابت و واجب باشد، مقصود فراگرفتن قوانین و احکام و قدرت اجتهاد در آن است. این معنا مناسب‌تر است از تعلیم نوشته یا نوشتن. آنچه از دانش‌های عمومی که مقدمه یا موجب تحکیم آرا و عقاید و ثبات خوی‌های پسندیده و تنظیم راه زندگی شود حکمت است. حکیم کسی است که آرا و عقایدی محکم و خلل‌ناپذیر داشته باشد چنان که شبهه‌ای در آن‌ها راه نیابد و متزلزل نشود. قرآن که سرچشمه حکمت و راهنمای به سوی آن است با تلاوت و تصرف آیات آن، اصول توحید و معاد و فضایل خلقی و آرای تکلیفی و عملی را تعلیم می‌دهد و ریشه‌های آن‌ها را محکم می‌گرداند. در حقیقت بدون نفوذ و تصرف آیات، فرا گرفته‌ها و معلومات، مقداری تصورات و تصدیقات بی‌مایه‌ای است که پایه‌ای برای تزکیه و تکامل و ثبات نمی‌گردد. آنچه فرد و اجتماع را محکم و رشید و ثابت می‌دارد همان آرا و عقاید محکم و ترکیه‌ی نفوس از رذایل و اجتماع از اراذل می‌باشد.

چون تلاوت آیات و تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه‌ی نفوس مقصود نهایی و علت غایی این بعثت است، همه‌ی دستورات و قوانین و احکام و بیان حدود و حقوق برای ایجاد محیطی است که بذره‌های استعدادها رشد کند

^{۱۵} پرتوی از قرآن، ج ۱، صص ۲۷۱.

و بره‌های علم و حکمت آورد و شاخه و برگ آن‌ها بر سر دیگران سایه افکند و نفوس از کینه‌ها و عقده‌ها و شهوات پست پاک شود، و دنیایی مصفی و نورانی پدید آید.

انک انت العزیز الحکیم: این پیمبر گرامی با اتکا به عزت قاهر خداوند و اتصال به حکمت لایزال او به پا خاست و امتی پدید آورد که متکی به این دو صفت (عزیز و حکیم) بود و از قدرت باطنی عزت‌بخش و حکمت جوی خود نیرو گرفت و شکوفان شد. چنان که با نداشتن هیچ‌گونه وسایل مادی و محیط مساعد راه صلاح و اصلاح را دریافت و به دیگران آموخت. تلاوت آیات نفوس را با این دو صفت مرتبط و متصل نمود و با این اتصال قوای ساکن درونی به کار افتاد و موانع باطنی و مقاومت‌ها و جمود عرب متعصب و قدرت‌های مجهز در هم شکست: **انک أنت العزیز الحکیم**.^{۱۶}

همه احکام اسلام برای توده مردم است و قبله هم باید برای آنان باشد

«ظاهر الناس، همان عامه و توده مردم است که همه احکام اسلام برای آن‌ها و قبله هم باید برای آن‌ها باشد: «ان اول بیت وضع للناس^{۱۷}، مثابة للناس^{۱۸}، قیاماً للناس^{۱۹}، منافع الناس^{۲۰}» مردم را، بخواهند یا نخواهند، قبله‌ای باید - به حق یا باطل، به سودشان یا زیانشان - تا به آن روی آرند و در برابر آن سر فرود آرند. قبله‌های ادیان گذشته، مراکز قدرت، کاخ‌هایی که از آن‌ها سرنوشتشان تعیین می‌شود، مرام‌ها - ایدئولوژی‌ها - که ساخته و پرداخته می‌گردد، برای همه و در هر زمان نمی‌تواند قبله باشد. این قبله‌ها برای ملتی یا طبقه‌ای و به زیان دیگران است. مردم را از هم جدا و منافع حیاتی‌شان را سلب می‌نماید و از قیام به حق بازشان می‌دارد. قبله اسلام باید با رسالت و هدف‌های هماهنگ باشد و در هر زمان و مکان و از دور و نزدیک همان را به وضوح مشخص نماید و بنمایاند.

اگر قبله اسلام چنین اعجازی نداشته باشد و با رسالتش که برای همه مردم است هماهنگ نباشد، ناقص و نارسا است و به مردمی که چشم باز می‌کنند و مرام‌ها و قدرت‌ها و محیط‌ها چشمشان را نبسته و یکسر محکومشان نکرده و به قالب دل‌خواهشان در نیاورده و به مردمی که ستم‌زدگی را احساس می‌کنند، حق

^{۱۶} پرتوی از قرآن، ج ۱، صص ۹-۳۰۸

^{۱۷} اولین خانه‌ای که برای مردم قرار داده شده (این توصیف و توصیف‌های بعدی از آیات قرآن در مورد کعبه گرفته شده است)

^{۱۸} بازگشت‌گاهی برای مردم (و محل گرد آمدن ایشان)

^{۱۹} مایه برپایی مردم

^{۲۰} [مایه] منافی برای مردم

احتجاج می‌دهد، احتجاج بر مسلمان‌هایی که برای همیشه مسؤول رسالت اسلامند و برای مردم باید خروج و قیام نمایند. «اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ وَ لئلا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَیْکُمْ حُجَّةٌ» [بقره، ۱۵۰].^{۲۱}

وظیفه رسالت همان راهنمایی است، راه‌یابی با خداست

«لیس علیک هداهم ولكن الله یهدی من یشاء: مفهوم این آیه می‌رساند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و یا مسلمانان، از انفاق به مشرکانی که گرایش به اسلام نداشتند و پایبند شرک بودند و همچنین دیگر نامسلمانان، خودداری داشتند و انفاقشان همی به مسلمانان و در راه پیشرفت اسلام بود. گویند مسلمانان از انفاق به خویشان و مشرک خود نیز خودداری می‌نمودند. از ابن عباس روایت شده که رسول خدا تا این آیه نازل نشده بود انفاق بجز مسلمانان را روا نفرمود و یا چون شیفته هدایت مشرکان و خویشان خود بودند و انفاق فی سبیل الله را چون جهاد فی سبیل الله می‌دانستند و دیدند که انفاقشان در هدایت بعضی مشرکان تأثیر نداشت از آن خودداری نمودند. لیس علیک هداهم، خطاب به شخص رسول و نمودار کامل هدایت و برای هشیاری پیروان او و مبین این حقیقت است که هدایت به معنای راه‌یابی، به عهده آن حضرت نیست، زیرا این‌گونه هدایت مربوط به قلب و وجدان و بر طبق سنت و مشیت خداوندی است که در قلوب نفوذ دارد و هر که را که بخواهد هدایت می‌کند، و لکن الله یهدی من یشاء، وظیفه رسالت همین هدایت به معنای راهنمایی است که مانند انفاق در طریق مشیت خدا می‌باشد، چنان‌که جهاد برای رفع موانع و آزادی خلق و گسترش هدایت و در طریق مشیت خدا است، نه تحقق هدایت».^{۲۲}

خوردن مال به باطل

«و لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل: نهی از اکل مال، استعاره از نهی هرگونه تصرف است. چون توجه اولی و اصلی به مال از جهت وسیله روزی بوده، اموالی که تعلق به همه شما دارد در حالی که در بین شما است به صورت باطل یا به سبب باطل نخورید!

از تعبیر و ترکیب فشرده این آیه دو اصل اقتصاد قرآنی استفاده می‌شود:

۱. اصل مال، به وضع اولی، از آن همه و باید در بین باشد نه در سویی و برای طبقه‌ای.
۲. چون چنین است هرگونه تصرف خاص و کشیده شدن در جهتی باید منشأ تعلقی داشته باشد به حق یا به باطل. تعلق و تصرف به حق در حد ضرورت و احتیاج یا به سبب ایجاد سودمندی و ارزش، یا مبادلاتی است

^{۲۱} پرتوی از قرآن، ج ۲، ص ۱۴.

^{۲۲} پرتوی از قرآن، ج ۲، ص ۲۴۵.

که بر این اساس و برای خدمت به دیگران که صاحبان اولی مالند انجام می‌گیرد و شریعت اسلام حدود آن‌ها را مشخص نموده و جز این، خوردن و تصرف، به باطل و منهی است. لا تأکلوا... هر چه که حقی ایجاد نماید و یا تصرف مضر به اجتماع و افراد باشد، چون ربا و حيله و قمار و احتکار و دزدی، از نظر برتر قرآن. مالکیت به حق و حقیقی از آن خداوند، و حق بهره‌مندی و انتفاع برای بندگان است در حد احتیاج و خدمت و کار، مانند مهمان و واجب النفقه و خدمتکار صدیق.

ادیم زمین پهنور خوان اوست که هر بنده یک عمر مهمان اوست

و تدلوا بها إلى الحکام: و حال آن که اموالی را که به باطل جمع و تصرف می‌کنید از خلال و درون زندگی توده‌های مردم، دلو دلو بالا می‌آورید و به سوی چاه حکام سرازیر می‌نمایید.

الحکام، ظاهر در معنای عرفی و ناظر به طبقه خاصی می‌باشد که حاکم به معنای قاضی جزء و وابسته به آن است. چون در نظام اجتماعی اسلام طبقه‌ای به عنوان قشر حاکم آن هم وابسته و هم دست باطل خورها، نیست، جمله حالیه «و تدلوا بها الی احکام»، اعلام خطری است از پدید آمدن چنین قشر حاکمی. زیرا از نظر عالی اسلامی، حکومت از آن شریعت الهی است که مظهر اراده و حاکمیت خداوند می‌باشد: «إن الحکم الا لله»، و امام و خلیفه اسلامی مسؤولیت و نظارت بر اجرا دارد. پیدایی طبقه‌ای به عنوان حاکم نه از جانب خدا و نه مصوب آیین او می‌باشد. این مجتمع واژگون است که نخست میدان باطل خواران و سودپرستان در آن باز می‌شود و سپس تصادم و تضاد میان آکل و ماکول و حق‌بران و حق‌بردگان و رقابت در میان سودپرستان درمی‌گیرد، آن‌گاه نطفه طبقه‌ای به عنوان حاکم در درون آن بسته و تکوین می‌شود و بروز و سلطه می‌یابد تا تعادل قوا و منافع سودجویان را نگه دارد و هر چه سودجویی و دست‌اندازی سودجویان بیشتر گردد ریشه و فروع طبقه حاکم محکم‌تر و وسیع‌تر می‌شود.

التأکلوا فریقاً من أموال الناس بالاثم و انتم تعلمون: سرازیر می‌کنید آن اموال مشترک را به سوی چاه حکام تا شما یا با هم‌دستی حکام قسمت خاصی از اموال مردم را به ستم و گناه بخورید. این مرحله تکامل‌یافته از طبقه سودپرست و همکاری آن با قشر حاکم است. طبقه سودجو با خوردن اموال عمومی به باطل بنیه می‌گیرد، خوردن به باطل اعم از خوردن به ستم و گناه «بالاثم» است، زیرا همین که در اموال مشترک، تصرف به حق و در حد استحقاق نباشد اکل به باطل می‌باشد. این طبقه برای حمایت خود اموالی را به چاه حکام سرازیر می‌نماید تا آنکه خود قدرت می‌یابد و قشر حاکم شکل می‌گیرد. در این مرحله سهم خاصی از اموال مردم را برای نگه‌داری و سلطه خود و قشر حاکم به عنوان‌های گوناگون جدا می‌کنند. لتأکلوا فریقاً من أموال الناس و

پیش از باطل خوری دست به ستم و سرمایه‌سوزی دیگران باز می‌کنند، بالاثم آن هم با علم و آگاهی و برنامه شکل یافته و انتم تعلمون».^{۲۳}

رباخواری

«الذین يأكلون الرِّبَا لايقومون الا كما يقومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ: ربا در مقابل انفاق و رباخوار در مقابل منفق است. از این رو این آیات با آیات انفاق تناسب تقابل و تضاد دارد. منفق، از خود و علاقه مالی خود می‌گذرد و باز و گسترده می‌شود و به دیگران مایه حیاتی می‌دهد و آن را چون خون در بدن اجتماع به گردش درمی‌آورد و استعدادها را شکوفان و چهره‌ها را باز می‌گرداند و روابط را در پایه‌ی محبت و پیوستگی دل‌ها و همکاری استوار می‌سازد و با دادن مال و فکر و همت خود و بی‌نظر به پاداش و منت محیط خرم و مثمر فراهم می‌کند: «كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ...» در مقابل، رباخوار که بی‌هیچ خدمت و عملی مایه حیاتی دیگران را می‌مکد و در خود انباشته می‌کند و به درون خود می‌پیچد و راکد و مخبط می‌شود و استعدادها را خشک و دل‌ها را پر از کینه و خشم و روابط فطری و طبیعی را آن چنان گسیخته می‌سازد تا در یک سو طبقه سودپرست و ستمگر و خشن و در سوی دیگر طبقه ستم‌زده و رنجور و دربند پدید می‌آید و همین آغاز شکاف و صف‌بندی اجتماع است که در پی آن نیروهای معنوی و مادی یکسر مصروف ستیز و نگاه‌داری طبقه می‌شود و سپس انقلاب و جنگ‌های محدود و نامحدود».^{۲۴}

شورا در اسلام

«فبما رحمةٍ مِنَ اللَّهِ لنت لهم و لو كنتَ فَظًّا غَلِيظًا الْقَلْبِ لَأَنفَضْنَا مِنْ حَوْلِكَ فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. [آل عمران، ۱۵۹] (پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو [و پرمهر] شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعا از پیرامون تو پراکنده می‌شدند پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار[ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد).

پس از آن جوش و خروش که از مدینه بیرون آمدند، آن عقب‌نشینی گروهی از میان راه، آن سرپیچی از فرمان برای غنیمت و بازگذاشتن سنگر کوه، آن فرار و پشت کردن به دشمن و روی به کوه آوردن، آن پراکنده شدن از پیرامون پیمبر غرقه در خون و او را در میان دشمن بی‌دفاع گذاردن، آن فریاد پیمبر از پشت سر آن‌ها و روی

^{۲۳} پرتوی از قرآن، ج ۲، ص ۷۵-۷۷.

^{۲۴} پرتوی از قرآن، ج ۲، ص ۲۵۱-۲۵۲.

نگرداندنشان، باید پیمبر را خشمگین کند و به خشونت و نفرین و یا طرد بعضی وادارد؛ همین رحمت خاص بود که پر و بال گشود و آن‌ها را با همه گوناگونی در بر گرفت. آن جاذبه رحمت بود که همه را جذب کرد و از توحش و دفعشان جلو گرفت، از آن‌ها چشم پوشید و از گناهانشان استغفار کرد. با آن عواقب سخت و ناگواری که شورای اُحد پیش آورد و آن ضربه‌ای که بر مسلمانان وارد شد و آن بزرگانی که از دست داد و آن شکاف و تفرقه فکری و جنگی که در اجتماع آنان پدید آمد و نزدیک بود یکسر متلاشی شود، همه از آثار شورا بود، که مدینه را بی‌پناه گذاردند و برخلاف نظر شخص آن حضرت به سوی دشمن پیش راندند، با همه این‌ها باز اصل شورا را تحکیم می‌کند، چون پایه اجتماع اسلامی است و برای همیشه، تا اندیشه‌ها و استعدادها بروز کند و هر صاحب رأیی خود را شریک در سرنوشت بداند و مسلمانان برای آینده و همیشه تربیت شوند و بتوانند در هر زمان و هر جا بعد از غروب نبوت، خود را رهبری کنند، اگر در این راه و برای تحکیم شورا هر چه زیان دهند ارزش دارد تا با هر شکستی آرا محکم‌تر و قدم‌ها ثابت‌تر شود و مانند بچه که همی به زمین افتد و صدمه ببیند و برخیزد تا به اندیشه و پای خود مستقیم و محکم گردد. شکست‌ها می‌گذرد، امت اسلامی باید به عالی‌ترین صورت اجتماعی باقی بماند. همیشه رهبری پیمبر و اوصیا و تربیت‌شدگان در میان نیست. پس باید خود را به دست سرنوشت رها کنند تا سرنوشتشان را دیگران تعیین کنند و گرفتار استبدادها و خودسری‌ها باشند و یا با شورای اهل نظر و آشنا و مؤمن به معنای اسلامی، امت را اداره کنند و پیش برند. هر چه پیش آید. گرچه در میان مسلمانان مانند اُحد اختلاف افتد و هر زبانی دهند، ارزش روحی و آزادی و پیوستگی آن بیش از این‌هاست، با آن که رسول خدا در می‌انسان بود، چه رسد به پس از او. این بزرگترین درس اُحد است. پس با این مردم بداندیش و بدخوی پراکنده خو و مجذوب کشش‌های جاهلی، به سبب آنچه از بینشی که به تو عنایت شده و مسؤولیتی که داری و به صورت رحمت خاصی در قلب تو تجلی کرده برای این مردم نرم گشته‌ای. چون خشونت‌های نابه‌جا و سخت‌گیری نسبت به خلق از ناتوانی بینش و بی‌تشخیصی و نبودن شجاعت فکری است؛ و در مقابل هر چه بینش نیرومندتر و نافذتر باشد و بتواند اندیشه‌ها و جواذب خلق را چنان‌که هستند بنگرد، نرمی بیشتر می‌شود. همچون پزشکی که با بصیرت و روشنی که نسبت به بیماری جسمی و روانی بیماران دارد، از ناراحتی و بدخویی و بدگویی بیمار ناراحت نمی‌شود، بلکه هرچه بصیرت و تشخیص او بیش‌تر باشد، حس‌ترحم در وی بیدارتر و فعال‌تر می‌گردد تا بتواند او را در برابر علاج و پرهیز رام گرداند. این نیروی غیبی بی‌نام و نشان که از آن به «ما» تعبیر و به «رحمة» نکره تبیین شده است، همانند نیروی درونی اجسام است که از آن به جاذبه تعبیر می‌شود، همه عناصر مستعد انسانی را به خود و پیرامون خود جمع می‌کند و به حرکت در می‌آورد و بدون آن پراکندگی است.

و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك: لو، شرط امتناعی است. اگر آن نیرو به تو عنایت نمی‌شد و اگر تندخو و پرخاشگر و سخت‌دل بودی - که چنین نیستی و نباید باشی چون پیمبر رحمت و موعود و مبعوث بسط رحمتی - این مردم سرکش و نابه‌سامان و خشن خود به خود از جذب به تو و پیرامونت جدا و پراکنده می‌شدند. پس با چنین پرتو خاص رحمت الهی که منشأ نرم‌خویی و روش آسان‌جویی توست، از آنان گذشت کن و آنان را مشمول عفو گردان. چنان که خدای مبدأ رحمت، آنان را مشمول عفو خود گردانده است و دوبار در آیات گذشته اعلام عفو کرده است: «و لقد عفا عنکم... و لقد عفا الله عنهم...». این اعلام و فرمان عفو، پس از آن سستی و درگیری میان خود و سرپیچی از فرمان و رو تافتن از میدان اُحُد بود و پیامدش کشته شدن گزیدگان و شکست نظامی و روحی مسلمانان و اندوه و خشم آن حضرت؛ بیش از عفو، برای آنان از خداوند طلب مغفرت کن: و استغفر لهم که از تو عفو و طلب مغفرت باید و از خداوند عفو و مغفرت شاید. و از این هم بالاتر، فرمان شور با آنان در امور اجرایی - نه احکام و فرامین الهی - است تا شخصیت بدانان دهی و شخصیتشان را بالابری و با خود هم‌راز و همنشین گردانی و برای آنان احترام‌گذاری و در مسؤلیت‌ها و در جنگ و صلح شرکتشان دهی؛ و شاورهم فی الأمر. عفو و استغفار، لغزش‌ها و گناهان را محو می‌کند و از خاطرها می‌زداید و مشورت، آنان را از بند تقلید و ترس فکری برون می‌آورد و شجاعت نظر و فکر و ابتکار و شخصیت روحی می‌دهد، تا هر یک در حد استعداد ذاتی، دارای جاذبه و تحرک و تحریک می‌گردند. این با ارزش‌ترین اثر مشورت است هرچند که طرف شور در نظر ناچیز و بی‌فکر آید.

این سه امر، که نمودار همان جاذبه‌ی رحمت است، باید ارشادی باشد، چنان که پیش از این اوامر و هم چنین پیش از خروج به سوی اُحُد هم روش آن حضرت چنین بوده است.

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ: چون در مشاوره رأی بر انجام کاری قرار گرفت باید عزم کنی و تصمیم قاطع بگیری، دیگر تردید و شک و دو دلی به خود راه ندهی و توکل به خدا کنی، چون پس از مشورت و عزم، امر و انجام آن به هر صورت از اختیار و اراده انسان بیرون می‌رود و در مجرای مشیت الهی واقع می‌شود و چون این گونه توکل پس از مراحل مشورت و رسیدن به عزم، همان مطلوب و محبوب خداوند است، یعنی هرچه خیر است پیش می‌آورد؛ رسیدن به مقصود و پیروزی باشد و یا ترسیدن و شکست مانند احد، چه خدا متوکلان را دوست می‌دارد و آنان را مدد می‌کند».^{۲۵}

^{۲۵} پرتوی از قرآن، ج ۵، صص ۳۹۴ - ۳۹۸

تقوا یا پرواپیشگی

آیت‌الله طالقانی برابر واژه «پرهیزگاری»، «پرواپیشگی» و «پرواداری» و «پرواگیری» را برای تقوا پیشنهاد می‌کند و آن را یک عمل زودگذر و مقطعی نمی‌داند، بلکه تقوا را حالتی می‌داند که انسان باید به تدریج در خود ایجاد کند و آن را پیشه خود سازد و همیشه و در همه حال داشته باشد. تقوا با این تعریف، به صورت خوی ثابت آگاهانه‌ای در انسان در می‌آید که هم بر ایمان او می‌افزاید و هم عمل او را پیوسته به سوی شایستگی بیشتر می‌برد. این تقوا هم فردی است، هم اجتماعی و این دو جنبه دارای پیوندی ساختاری با هم هستند.

«معنای جامع تقوا، ضمیر بیدار به حق و نگه‌دار حریم است و اثر آن هماهنگی قوای نفسانی و ظهور فضایل خلقی مانند عدالت و عفت و شجاعت می‌باشد. علمای اخلاق چون از این هماهنگی و وابستگی غفلت کرده‌اند، هر خلق نیکو و نکوهیده‌ای را جدا بررسی نموده و برای آراسته شدن به آن دستوری داده و کمتر نتیجه گرفته‌اند. پس تقوا از واژه‌های مخصوص قرآن و آیین است و حقیقت آن همه کمالات معنوی و فضایل خلقی را در بر دارد و تنها پرهیز در ظاهر یا تسلیم به آیین نیست، در لغت فارسی «پروا» از «پرهیز» به حقیقت آن نزدیک‌تر است، چون نظر قرآن در این گونه صفات خوی و پیشه است (نه اتصاف زوال‌پذیر) بهتر است متقین را به «پرواپیشگان» ترجمه نماییم.^{۲۶}

توبه مقبول و نامقبول بر طبق سنت الهی است

بینش توحیدی آیت‌الله طالقانی همه آیات قرآن و پدیده‌های طبیعت را قانون‌مند، هدف دار، گویا، پویا، زنده و در تعامل با انسان می‌بیند و می‌کوشد که این نظامات را به زبانی تأمل‌برانگیز به خواننده بشناساند تا برای درک آن‌ها هم اندیشه و خرد خود را بیش از پیش به کارگیرد و هم این دریافت‌ها زمینه و وسیله‌ای شود برای فهم بیشتر و بهتر و هماهنگ دیگر حقایق قرآنی

به دنبال بحث توبه در دو آیه ۱۷ و ۱۸ سوره نساء نتیجه‌گیری مفصلی دارد که خلاصه‌ای از آن در زیر آورده می‌شود:

این دو آیه بیان قاعده و سنت الهی و جاری توبه مقبول و نامقبول است، مانند دیگر قوانین و قواعد حاکم بر درون و بیرون و سراسر جهان و حیات. قوانین جاذبه، حرکت، تحوّل، دفاع، کنش، واکنش و... که مظاهر اراده و حکمت متعالی خدایند، و انسان - این پدیده مختار و متحول و متکامل - مظهر فشرده و کامل همه‌ی قوانین آفرینش است و در جهت کمال، تا آن‌گاه که خود را از شمول و مسیر آن‌ها منحرف و خارج نکند و خاصیت ذاتی خود را با اختیار فاسد و تباه نسازد. در سرشت هر انسانی جذب به سوی خیر و کمال نهاده شده مانند نیروی جاذبه‌ی سیارات و ذرات، و تا آن‌گاه در مدار و میدان جاذبه حق و کمال مطلق می‌گردد که جواذب و

^{۲۶} پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۵۵.

عوامل مخالف انگیزه‌ها و اعمال و ضربه‌های پی در پی گناه از چنین میدان و مداری خارجش نکنند، و اگر اندکی منحرف و خارج شد با یک حرکت انعکاسی و واکنشی -توبه- به محیط و میدان حرکت فطری و طبیعی خود باز می‌گردد. قابلیت و قدرت تحرک و تحول درونی مادامی است که بندهای غرایز پست و گناه‌انگیز روح (مبدأ حرکت) را به بند نکشد و سراسر آن را تیره نکند. در چنین وضع طبیعی، اگر گناه تیره‌کننده عارضش شد، با حرکت واکنشی -توبه- اثر گناه زدوده می‌شود و تشعشع آن افزایش می‌یابد و تا قابل تحول است متحول می‌شود و تا در میدان مغناطیسی خیر باشد مجذوب آن است و در مدار آن می‌گردد، و تا وجدانش سالم و زنده است منظم می‌تپد....^{۲۷}

خیر و معروف و منکر

«وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ [آل عمران، ۱۰۴] (و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگارانند). «امت» بیش از معنای گروهی، هم‌هدفی و هماهنگی را می‌رساند. خیر به معنای گزیده و یا گزیده‌تر، هم در مسایل فکری و هم عملی است، و «معروف» چیزی است که عقل و فطرت سلیم با آن شناسایی دارد و «منکر» چیزی است که ناشناس و به دور و برکنار از عقل است و شریعت معروف و منکر را تبیین و تعریف و مشخص می‌کند. چون شناخت همه جانبه و علمی اصول این مفاهیم و تطبیق‌های تحولی آن‌ها از عهده هر یک از افراد مؤمن و مکلف برنمی‌آید، باید گروه آگاه و اهل نظر و دارای بیان و قدرت اجرایی را برگزینند و تشکیل و تکوین دهند و آن‌ها را حمایت کنند.

از شما مؤمنین که به حبل الله اعتصام و تألیف یافته‌اند و برادر شده‌اند و از دشمنی و سقوط در حفره آتش‌زا رهیده‌اند چنین گروه گزیده باید داعی به سوی خیر و آمر به معروف و ناهی از منکر باشند. چنین گروه هماهنگ نمی‌شود که به مسایل علمی و فکری و اعتقادی و اجتماعی زمان و مکتب‌های ناشی از آن‌ها ناآشنا باشند، بلکه باید از میان آن‌ها آنچه گزیده است و با اصول توحیدی و اعتقادی و جهان‌شناسی اسلام مطابقت دارد برگزینند و بشناسانند و بدان دعوت و به معروف آن‌ها امر کنند و از هر منکر ثابت و حادثی که راه فسق و فاسق و نقض عهدها و گسیختن پیوند و موجب فساد می‌شود باز دارند تا جاذبه‌های ارتجاع، اجتماع توحیدی و پیش رو را به عقب برنگرداند و ضدیت و دشمنی و فاصله‌هایی که گودال عمیق آتش‌زا «حفره من النار» در میان طبقات پدید می‌آورد، دیگر رخ ننماید.

^{۲۷} پرتوی از قرآن، ج ۶، صص ۱۱۵ - ۱۱۶.

افعال «یدعون»، «یأمرون» و «ینهون» به جای اوصاف «الداعون، الامرون و الناهون» می‌رساند که این گروه منتخب باید انقلاب توحیدی اسلام را زنده نگه دارند و پیوسته رشد و گسترش دهند و علاوه بر دعوت و رهبری، دارای چنان قدرت امر و نهی‌ای باشند که از مردم ناشی و حمایت می‌شود و بدان نیرو می‌بخشد تا آن گروه به پیکر زنده‌ی اجتماع، سلامت و حیات و حرکت بخشد مانند قلبی که منظم می‌تپد و خون را در رگ‌ها به جریان می‌اندازد و ریه‌ای که دم به دم هوای پاک را به همه‌ی اندام‌ها و جوارح می‌رساند. برای اعتصام به حبل‌الله و دوام آن و مصون نگه داشتن اجتماع ایمانی از نفوذ عوامل فساد و آفات فردی و اجتماعی است که باید از میان مؤمنان، گروهی شناسای خیر و معروف و منکر گزیده شوند. این گزیدگان از آیات کتاب و از سنت مبتنی بر وحی و حقایق، خیر و معروف و منکر را دریافت می‌کنند و می‌رسانند و زنده و متحرک و از نفوذ بیماری‌ها پاک می‌دارند و از رشد منکرات و ظلم و دشمنی و عناصر شر و فرومایه و نکره‌های تحمیلی پیش‌گیری می‌کنند».^{۲۸}

یاری جستن از صبر و صلاة

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ. يَارِي جستن و کمک خواستن در برابر قدرت، صف و هجوم دشمن است. گرچه در ظاهر این آیات میدان جنگ و جهادی محسوس نیست ولی در خلال معانی و اشارات آن میدان جنگ هراس‌انگیزی مشهود است که جنگ‌های بیرونی شراره و ظهور این جنگ‌های درونی است و پیروزی و شکست آن هم اثر پیروزی و شکست در همان جنگ‌های نفسانی است، کارزاری که میان عقیده و ایمان و هواهای نفسانی و عصبیت‌ها و علاقه به مقام و برتری درگیر است، آن عقیده و ایمانی که بیشتر محصول وراثت و تقلید است نه اثر برهان و درک درست. این عوامل نفسانی در برابر چنین ایمان و عقیده‌ای سنگرهای محکم و صف مجهزی دارند و تا آنجا میدان را به حکم و حکومت ایمان می‌دهند و دستورات آن را می‌پذیرند که سنگرهای هواها و شهوات به جای خود باشد. تذکر نعمت، وفای به عهد خداوند، تنها ترس از او، حق را چنان که هست آشکار کردن، اقامه‌ی صلوات، ایتای زکات، رکوع با راکعین، عمل به آنچه خود می‌داند و به دیگران می‌گوید، از خود غافل نشدن. این‌ها نمونه‌های حکومت کامل ایمان بر نفوس است. آمال و هواهای نفسانی متضاد همی خواهد تا مراکز نفسانی این امور را بیشتر به دست گیرد، تا هواها نعمت‌ها را از یاد ببرد و آرزوها عهد‌ها را سست و بی‌پایه گرداند و سنگر اراده را شکست دهد و دل را پر از ترس و هراس برای دنیا کند... شرط و علت پیروزی در میدان‌های جنگ بیرونی پیروزی در این جنگ داخلی نفسانی است. سلاح و سپاه وسیله محدودی است که ضامن فتح نهایی نیست.

^{۲۸} پرتوی از قرآن، ج ۵، صص ۲۵۹-۲۶۰.

برای آن که ایمان فطری، یا میرایی و تقلیدی بر این عوامل نفسانی حاکم و نافذ گردد، باید به «صبر و صلاة» امداد گردد. پس این صبر نه به معنای تسلیم شدن و ناله سر ندادن است، چنان که عامه مردم می‌پندارند، نه چشم‌پوشی و نادیده گرفتن پیش آمدها (خون‌سردی) است. صبر قدرت اراده‌ایمانی و تسلط آن است بر هیجان‌ها و انفعال‌های نفسانی که منشأ آن آمال و آرزوها و تاثرات بیرون از نفس می‌باشد، هر چه هدف و چشم انداز ذهن بالاتر باشد قدرت و مقاومت در برابر عوامل نفسانی بیش‌تر می‌گردد، چنان‌که هر اندازه مقصد رهروان دورتر باشد دشواری‌های راه آسان‌تر می‌گردد. صلاة گشودن چشم عقل، تجدید عهد و استمداد از مبدأ است. این صلاتی که قدرت صبر را بیفزاید و عوامل نفسانی و هیجان‌ها را محکوم سازد بسی دشوار و سنگین است. این سنگینی بر کسانی است که چشم انداز ذهنشان بسی محدود است و دنیا و نمایش‌هایش آنان را چنان گرفته که مغرور و خودباخته‌اند و استعداد باطنیشان از حرکت افتاده، آن‌ها که چنین نیستند و دارای خشوعند صبر و صلاة بر آن‌ها آسان و سبک باشد». ۲۹

بخش دوم

(برگرفته از کتاب «حکایت‌هایی از زندگی آیت‌الله طالقانی»، گردآوری شعبانعلی لامعی، نشر قلم)

□ **اثر فکری و اخلاقی «بسم الله»:** قرآن که یگانه کتاب توحید و برای آخرین تکامل فکری بشر است، سوره‌هایش با «بسم الله» آغاز می‌گردد تا انسان را متوجه سازد که همه تعالیم و دستورهایش از مبدأ حق و از مظهر رحمت است. (جز سوره توبه که آیاتش نماینده قهر و خشم بر مردم لجوج کینه ورز با حق و خیر و اعلام قطع رابطه رحمت با آن‌ها است). دستور گفتن این کلمه برای همین است که روی فکر و دل را از غیر خدا برگرداند تا انسان همه جهان و هر عملی را از نظر توحید بنگرد و از پراکندگی فکری به سوی وحدت و ارتباط گراید. بزرگان دین گفته‌اند هر عملی که با «بسم الله» آغاز نگردد، بریده و ناقص است. بشر که خود را در این جهان و در برابر عوامل و مناظر آن ناتوان می‌بیند، خواه ناخواه پناه و ملجایی می‌جوید و چون از نتایج اعمال خود بی‌خبر و در هراس است، توجه به قدرتی می‌نماید تا دل خود را مطمئن دارد و از اضطراب در اقدام، خود را برهاند. همه ملل، کارهای مهم را به نام خدایان و ارباب انواع و سلاطین آغاز می‌نمودند. قرآن انسان را تعلیم می‌دهد که به نام خداوند رحمان و رحیم

۲۹ پرتوی از قرآن، ج ۱، صص ۱۴۶-۱۴۷.

آغاز نماید و فکر خود را به او پیوند دهد، تا از پراکندگی برهد نگرانی به خود راه ندهد، در اقدام به هر عملی، قدرتی بیشتر از قدرت استعدادی خود بگیرد و به کار برد.

□ **صراط، راه تکامل به مبدأ کمال:** از امیرالمؤمنین (ع) در تفسیر «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» آمده: «آن توفیق که در گذشته روزگار ما را به اطاعت تو داشته پیوسته دار تا در آینده عمر هم، تو را اطاعت نمایم. از امام صادق (ع): در این باره «یعنی ما را به ملازمت راهی راهنمایی نما، که به دوستی و بهشت رساند و از هواها و آرایبی که ما را دچار رنج و فنا می گرداند باز دار». چنانچه از این دو روایت بر می آید مقصود از طلب هدایت دوام اطاعت و خودداری از هواها و آرایبی است که به صورت دین در می آید و موجب انحراف از صراط مستقیم می شود؛ چه، رنگ و صورت غرور انگیز انحراف های دینی، خطرش از بی دینی بیشتر است. در چند روایت دیگر نیز «صراط مستقیم»، امیرالمؤمنین، ائمه هدی و معرفت آنان است. چون نمونه کامل عقل مستقل ایمانی و فضایل خلقی و روش عالی عمل این ها هستند، شناسایی و خُلق و عملشان انسان را از هر انحراف و لغزشی باز می دارد، و نظر داشتن به سمت حرکت شان، به سوی صراط هدایت پیش می برد. چنان که امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۹۶ نهج البلاغه می گوید: [...]

از مضمون دیگر آیات و روایات چنین می فهمیم که صراط را حقیقت و واقعیتی است که همان راه تکامل و قرب به مبدأ کمال است و به حسب عوالم و مراتب ادراک بشری، به صورت ها و تعبیرات مختلف درآمده است.

□ **جهاد چیست؟** این معنای جهاد اسلامی است؛ یعنی کوشش برای حق «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيُكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»، (انفال، ۳۹) با دشمن نبرد کنید تا دیگر فتنه ای نباشد و دین، همه، دین خدا گردد. این همان فی سبیل «الله» است که دو جنبه اثبات و نفی دارد بجنگید، برای چه بجنگید؟ یکی این که صدای حق و مطلب حق را به مردم دنیا برسانید. دیگر این که مانع های حیات بشری را از میان بردارید آن قدرت ها و طبقاتی که در مقابل حقوق مردم ایستادگی می کنند و روپوشی و سرپوشی روی افکار و حقوق عمومی اند، آن ها را بردارید مردم را از این فضاهاى اختناق آور آزادشان کنید تا با خدا و مبدأ عالم آشنا شوند. آن قدرت های متمرکزی که مردم ضعیف را می فریبند، به جان هم می اندازند، از حق، و آدم پرستی به خلق سوق می دهند از توحید به شرک و بت پرستی و چوب پرستی و منحرف می کنند؛ تا این فتنه ها از راه تکامل بشر از میان برداشته شود، تا طبقات مخصوصی که سرمایه های مردم را برای شهوات شان به کار می برند، و حقوق میلیون ها نفر از مردم را مثل امپراتوری های روم و ایران - پایمال می کنند، از بین برونند. قربانی و فداکاری در راه خدا، کامل ترین مقام انسان و برترین راه برای از میان بردن مزاحمین راه حق و عدل است. با این جنگ در راه خدا (جهاد) است که می توان جنگ های اقتصادی و مادی را از میان برد و در زمین حق و عدل را مستقر ساخت.

❑ **مجاهد کیست؟** مردی از پیغمبر اکرم (ص) پرسید یا رسول الله فردی می‌رود به میدان جهاد برای این که غنیمتی به دستش بیاید. حضرت سه بار فرمود: «اجری نزد خدا ندارد!» دیگری پرسید که کسی به جنگ می‌رود برای این که شجاعت خود را بیازماید، می‌رود برای این که مردم ببینند و شهرتی پیدا بکنند. آیا مجاهد فی سبیل الله است؟ فرمود: «نه» عرض کرد پس مجاهد فی سبیل الله کیست؟ فرمود: آن کسی است که جهاد کند تا این که اراده خدا بالا بیاید و حاکم بر اراده‌ها شود، این همان راه خداست. این معنای جهاد در اسلام است.

❑ **جهاد برای مالیات!** مسلمانان بعد از صدر اول اسلام منحرف شدند. در زمان خلفای اموی همان طوری که اسلام همه چیزش مسخ شد، جهادش هم مسخ شد. [...] زمانی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد، خواست اصلاحاتی بکند. مخالفت‌ها با او برخاست. یکی از والیان برای او نوشت: این مردم دسته دسته می‌آیند مسلمان می‌شوند برای این که خراج یا جزیه (مالیات) ندهند. اجازه بده ما اسلام این‌ها را قبول نکنیم تا این که جزیه بگیریم. عمر بن عبدالعزیز مامورش را می‌فرستد و می‌نویسد: با تازیانه بر سر آن والی پول‌پرست بزن. خداوند محمد (ص) را برانگیخت برای این که هادی خلق باشد نه این که خراج‌گیرنده از مردم باشد. از مصر نوشتند: این قبطی‌ها مسلمان می‌شوند برای این که خراج ندهند. دستور بدهید ما این‌ها را «ختنه» کنیم. وقتی حاضر به ختنه نشدند، از آنان خراج و باج بگیریم. باز مأمور خود را فرستاد و نوشت: خداوند حضرت محمد را فرستاد برای خاتمه انبیاء، نفرستاد برای ختنه بندگان. این شده بود طرز فتوحات اسلامی!

❑ **قسط چیست؟** خبرنگار: آیا در جمهوری اسلامی بهره‌برداری از سرمایه - چنان که در سیستم سرمایه‌داری متداول است - مجاز است یا خیر؟ آیت‌الله طالقانی: خیر در اسلام نه استثمار هست نه استعمار. هر کس به اندازه کارش و زحمتش و هرکس هم در جای خودش و به اندازه استعدادش بهره می‌برد. این همان معنای قسط است که مسلمانان موظفند اقامه قسط کنند. قسط یعنی چه؟ قسط یعنی حق هر کس را به او دادن قسط یعنی هر کس را در جای خود قرار دادن، قسط یعنی ثمره کار فکر هر کسی را به خودش برگرداندن، قسط یعنی نفی استثمار و استعمار، نفی بهره‌کشی انسان از انسان که بدترین پدیده در جوامع بشری است. از ابتدای تاریخ بشر که خدا او را آزاد و متفکر آفریده، تا از منابع طبیعی بهره‌مند بشود و منابع طبیعی را مسخر کند، افراد خودش را استثمار می‌کند و هنوز در دنیا ریشه دارد. در بعضی کشورها استثمارگر خود دولت‌ها هستند، احزاب هستند و در بعضی کشورها، گروه‌ها هستند. پس ما سه شعار داریم: نفی استعمار، نفی استبداد به هر صورت، نفی استثمار. این سه، اساس این حرکت اجتماعی و انقلاب ماست. مسأله قسط در ادیان و در اسلام آن قدر مهم است که کسانی که حتی سروکار با دین ندارند، اگر صادقانه قیام به قسط کنند قرآن از آن‌ها تمجید کرده: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ

حَقٌّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمُ الِيمَ». (آل عمران، ۲۱) آن‌هایی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و آن‌هایی که عاملین به قسط را می‌کشند به عذابی دردناک بشارت ده. کسانی که به تعبیرات قرآن دانایانند، از تکرار «وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ» متوجه‌اند که یک گروه دیگری هستند. مردمی که ندای انبیا را نشنیدند و یا نفهمیدند، اگر در راه قسط حرکت کنند، قرآن قاتلین این‌ها را در ردیف قاتلین انبیا قرار داده؛ این «سعه صدر» اسلام است. [از مصاحبه ۱۷ بهمن ۵۷ و سخنرانی سی‌ام تیر ۵۸]

□ حج چیست؟ حج یعنی چه؟ یعنی برگشتن مردم به فطرت اولین و آنچه انبیا می‌خواستند؛ یعنی اجتماع توحیدی اجتماعی که همه مردم در اطراف یک محور حرکت کنند و امتیازات الغاء بشود و آنچه که مردم را از هم جدا کرده و فاصله ایجاد کرده است، از بین برود. یعنی همه در یک محور حرکت کنند یک شعار داشته باشند دیوارهای امتیازات لباس و ساختمان از میان برداشته شود و انسانی که خود را در لباس و عناوین و ساختمان و نژاد فراموش کرده همه از میان برود و انسان به خود برگردد؛ یعنی به خدا برگردد. چنین اجتماع و اندیشه نمونه‌ای خواه و ناخواه باید به تدریج در دنیا گسترش پیدا کند. حج اعمال و مناسکی است که مراحل پیوسته عبادت خدا و راه تکمیل ایمان و اخلاق م‌پباشد. حج با مخاطرات فراوان همراه است و مبنایش هم همین است که این معبد و قبله عمومی مسلمانان در آن دره‌ی گرم و سوزان و بد آب و هوا قرار گیرد. این تحقق و عملی شدن وحدت و رفع امتیازات و اختلافات است که همه طبقات از بالا و پایین سیاه و سفید غنی و فقیر به یک زمان و در یک سطح می‌گویند: «الله اکبر». این وضع آرزوی بشریت را (مبنی بر وحدت و صلح و صفا) تحقق بخشیده است. چون احرام پوشیدیم بچه آدم و بنده خدا می‌شویم. پس از آن طواف و سعی است که گویا رمز تغییر محور فکر و اندیشه و عمل می‌باشد تا از محور خودپرستی و مال‌پرستی به سوی خدا و حق‌پرستی برگردد. «وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ»، (تین، ۳) سوگند به این شهر امن و بی‌ترس و هراس. منشأ امنیت آن شهر، کعبه و مناسک آن است که هسته مرکزی آن بوده و کعبه با آداب و احکامش صورت تمثیل و تبلور یافته توحید ابراهیم و الهام بخش آن می‌باشد. پس دعوت‌ها و شریعت‌های پیامبران دیگر همان توحید ابراهیم را شرح و بیان نموده است؛ تا از این طریق مردم حق جو به یکتایی ذات صفات و اراده خداوند ایمان آوردند و دعوت ابراهیم را لبیک گویند و فقط محکوم حکم و مجری اراده و احکام او که همان عدل و رحمت و خیر است گردند. همین توحید فکری و عملی مبدأ تشریح و تنظیم و تشخیص حقوق و حدود همه جانبه و عادلانه و یکسان و موجب امنیت فردی و اجتماعی است.

□ آقایان طلاب، فضلا! وقتی که موسی (ع) در وادی طور سرگردان شد، ندای «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» شنید؛ «یا موسی! ای آنای ربک فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»، (طه، ۱۲)، ای موسی من پروردگار تو هستم پای افزارت را

بیرون کن که اینک در وادی مقدس طوی هستی. اگر می خواهی رسالت خود را انجام دهی باید از این پوستینت بیرون آیی. دیگر عمامه و لباست نباید در تو تأثیر کند (در خدمت به دین هیچ چیز نباید دست و پاگیرت شود). تو انسانی انقلابی هستی، تو تابع پیغمبر انقلابی هستی که یک روز «کلاهنخود» به سر می گذاشت یک روز «فلنسوه» کلاه مخصوص، یک روز در مناسبت ها عمامه می پیچید. دیگر مسأله لباس مطرح نیست. مسأله انقلاب و اسلام است. نشان دادن چهره اصیل اسلامی است که سال ها خفته در انزوا و برکنار بوده، دوره «تدثر» را گذراند؛ یعنی به خود پیچیدن، یعنی تفکر کردن را «یا ایها المدثر قم فأنذر»، (سوره مدثر)

□ پس از شهادت استاد مطهری: طالقانی می گوید: «هیچ کدام از ما تصور نمی کردیم در سوگ یکی دیگر از فرزندان عالی قدر اسلام به زودی دور هم جمع شویم. جایی که اکنون من نشسته ام محلی است که دو شخصیت محقق و دو گوینده و نویسنده اسلامی (مطهری و شریعتی) در اینجا نشستند و گفتند و هر دو شهید شدند؛ تا سرنوشت من چه باشد؟ آن شخصیت هایی که هر دو در مسیر هدف های عالی اسلام پیش رفتند و جاذب جوان ها و نوباوگان ما بودند - نوباوگانی که پیوسته، سال ها در اثر نا آشنایی به اصول و مبانی انقلابی و محرک اسلام در بین افکار و اندیشه های وارداتی شرق و غرب متحیر بودند - هر کدام از یک دید و یک بعد.

از وقتی که شروع به تحقیق در قرآن شده بینش های مختلفی در آن وارد شد؛ چه بسا بحث هایشان با هم هماهنگ نبود به چه علت عده ای شروع کردند به سر و صدا راه انداختن؟ من از ابتدا یقین داشتم و می دیدم که این ها آلت دست شده اند.

همیشه مسایل اختلافی بوده شما هر آیه ای و هر سوره ای از قرآن را در نظر بگیرید، از صدر اسلام تا به حال می بینید که هر کسی، هر محقق، هر محدثی و هر عارفی، هر فیلسوفی نظری داده. پس مسأله تازه ای نبود. پس چرا اختلاف ستیزه گر؟

برای اینکه ما در بحبوحه عصر استبداد و استعمار جهانی بودیم و آن خطری که شرق و غرب برای منافع خود و برای گسترش نفوذ خود در عالم اسلام می دید، همان اسلام اصیل بود، همان اسلام محرک بود، همان اسلام انقلابی بود.

استعمار برنامه گذاشت برای این که هر چه بتواند قرآن را از مکتب های ما از دانشگاه، و از دسترس تحقیق محققین ما و از مجامع دینی ما دور بگرداند و ببرد به قبرستان ها برای قیم و تبرک ها و استخاره و غیره. عمل هم شد، کارشان را هم کردند.

من خودم به یاد دارم در حدود سال ۱۳۱۸ و ۱۳۲۰ که از قم به تهران برگشتم در جنوب تهران - قنات آباد که محل ما و مسجد مرحوم پدر من بود - شروع کردم تفسیر قرآن گفتن. از دو طرف کوبیده می شدیم، که چه حقی دارد کسی تفسیر قرآن بگوید؟ این قرآن در بست باید خوانده شود و مردم به قرائتش پردازند. گاهی هم در مجالس فاتحه اگر یک آدم جانی، خائن، دزد و فاسد که یک عمری فساد کرده، چند آیه ای قرآن، بعدش هم این خُلد آشیان! جنت مکان! مدتی خدمت به کشور و مملکت کرده خدا بیامرزش!!

و چقدر من خودم فشار تحمل کردم تا بتوانم این راه را باز کنم که قرآن برای تحقیق است، برای تفکر و تدبر است. ما باید به این مسایل خاتمه بدهیم. «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لِمَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْتَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»، (بقره، ۱۳۴)، این امتی است که جای خالی کرده و در گذشت. برای اوست آن چه کسب کرده و برای شماست آنچه کسب کرده اید و از آنچه آن ها انجام می دادند بازخواست نمی شوید.

چه شد که این دو محقق و دو مظهر از دو دید اسلام را به جوان ها ارایه کردند، قرآن را ارایه کردند، اصول اسلام را ارایه کردند، این طور منشأ «بگومگو» شد؟! آن وقتی که باید همه فکر کنیم، بیندیشیم، آماده باشیم، متحد باشیم در مقابل این قدرت طاغوتی و استبداد قهار، که همه قوای استعمار پشت سرش ایستاده، ما در بحث این که «او چه گفت و این چه گفت، او ولایت دارد و این ولایت ندارد» بمانیم و ولایت اشخاص را اندازه گیری کنیم! بدون این که اصلاً بفهمند معنی ولایت چیست؟ چقدر ما در اثر این مسایل ضربه خوردیم؟!

دو شهید از این حسینیه ارشاد دادیم، که هم حسینیه است و هم ارشاد. هم ارشاد کرد، هم مکتب حسین را زنده کرد، هم فکرأ و هم عملاً، بعد از آن که همه جا بسته شده من هم محدود شدم، زندانی شدم، مسجد هدایت بسته شد، این جا همان فکر ادامه پیدا کرد و باز هم امیدوارم ادامه پیدا کند. « [سخنرانی در حسینیه ارشاد، اردیبهشت ۱۳۵۸]

□ مهندس بازرگان: «طالقانی» مفسر قرآن بود، اما مفسر قرآن خاصی بود، معتقد بود که تفسیر به رأی نباید کرد، قرآن به این سادگی نیست. ولی دو صفت بارز در سبک تفسیر قرآن طالقانی بود. یکی این بود که می گفت «باید ببینیم خود قرآن چه می گوید. » به فرموده حضرت امیر(ع) که قرآن «يَفْسِّرُ بَعْضُهَا بَعْضًا»، این گفته حضرت امیر(ع) از اصول کلی و کلیدی است.

دومین خصوصیت سبک تفسیری او، این بود که آن قسمت هایی را بیان می کرد که مورد حاجت و نیاز روز و مورد ابتلاء بود. مفسرین قبل، متون قدیم را پیش رویمان می گذاشتند و بیان می کردند؛ خیلی بیان بجا، اما خیلی از این

بیانات به درد روز نمی خورد. ایشان هر دفعه، هر آیه‌ای هر مجموعه آیه‌ای، این جا در زندان، در انجمن معلمین، در هر جا که می‌گفت، می‌دیدیم رنگ تازه‌ای دارد؛ یعنی مطابق مسایل و احتیاجات روز است. نه این که تفسیر به رأی می‌کرد به هیچ وجه؛ بلکه از این داروخانه، دارویی را در می‌آورد که به درد مریض بخورد، به درد کنونی مریض بخورد. این بود که تفسیر ایشان جاذب بود. در این مدت صحبت با ایشان بسیاری از آیات را چندین بار از او شنیدم؛ برای من تکرار هم بود، اما جدید و جاذب بود، چرا؟ برای این که سعی می‌کرد از خود چشمه آب در بیاورد، بعد هم آن مقدار آب و آن آبی که به درد تشنه می‌خورد بدهد. در ارتباط با علوم و افکار جدید، خودباختگی نداشت، در برابر فلان علم، فلان نظر، فلان فکر فرنگ و فرنگی‌ها، به هیچ وجه خود باخته نمی‌شد؛ لازمه انقلاب هم این است. از چاه در نیامده بود که در چاله بیفتد، در یک سنت تقلیدی جدید بیفتد؛ نه تعصب داشت نه تکبر در ارتباط با اشخاص و در سیاست حالت بسته و دگماتیک نداشت. طالقانی نه در افکار دینی عمومی و اجتماعی و نه در افکار حزبی‌اش، هرگز آن اسارت تعصب و دگماتیسم را نداشت، آن وابستگی و آزادگی و حق طلبی و حق گویی و حق خواهی‌اش را داشت. به همین دلایل بود که توانست اثر و نقش وسیعی در این انقلاب داشته باشد. خداوند در جاتش را عالی کند. (سمینار مسجد هدایت، ۲۲ شهریور ۱۳۵۹، مهندس بازرگان)

□ بهاء الدین خرماشاهی: به تجربه و تحقیق رسیده که «سبک» هر کس، «خود» او و حاکی از نهانی‌های شخصیت اوست. پرتوی از قرآن و دیگر آثار تفسیری پراکنده‌ی مجاهد بزرگ، مرحوم آیت‌الله طالقانی که در علم و ایمان، رسوخی نمایان و شانی شایان نداشت، همان شور و گرمی همان صداقت و صفا، همان حلم و مدارا، همان انصاف و انعطاف، همان جزم و عزم، جرأت و جسارت و ذوق سلیم و طبع مستقیم را که همگان در شخصیت و زندگی اجتماعی ایشان سراغ داریم، به نحوی زلال نشان می‌دهد. «پرتوی از قرآن» با این که در زندان نوشته شده، دارای روحیه‌ای استوار و نستوه، که با وجود کمبود منابع، با غنای معانی است.

پرتوی از قرآن طالقانی همان وعظ‌های دلنشین و دعوت به ترک تعلق و دل‌کندن از جیفه‌ها و جلوه‌های دنیوی، همان عرفان غیر رسمی و پیدا و پنهان که با سلوکی طبیعی از گردش ایام و تلخ و شیرین زندگی و فراز و نشیب عمر صیقل خورده، و نفس از نیک دیدن دیگران و نیک اندیشیدن به دیگران، دست از انانیت برداشته و با خویش و خلق و خالق هماهنگ و هماراست.

«پرتوی از قرآن» از بسیاری از تفاسیر تراز اول قرآن، خواندنی‌تر و دلنشین‌تر و ذوق‌انگیزتر و دیده‌گشایتر و غفلت‌زداتر است. تفسیر، پیش از هر چیز هنر است. هنرمندانی هستند که هنرشان بی‌روح است، ولی «پرتوی از قرآن»، آخگری بود که از برخورد گرم‌بخش دل‌ها و از درس و بحث رویاروی قرآن برخاسته بود. هیچ آداب و تکلیفی و

تکلفی در کارش نبود و چون از «دل» مردم برخاسته بود، به دل‌ها می‌نشست. آنچه در «پرتوی از قرآن» مهم است ذوق و مهارت کم نظیر در اظهار نظر و ربط و رجوع دادن معانی است؛ البته تا آن جا که «ظاهر» و نیز «مأثورات» اجازه می‌دهند، یا در آن جا که سایر منابع و «ادله» خاموشند. استقبال حیرت‌انگیز مردم از این تفسیر و قبول خاطر و قبول عامی که پیدا کرد، همان قدر که از عشق به تفسیر قرآن بود، از عشق مردم به مفسرش نیز حکایت داشت.

[...] آری، سرآغاز مجاهدت و به تعبیر مهندس بازرگان، «انقلاب درونی» آیت‌الله طالقانی این بود که از وجود دست و پاگیر سنت، خود را رها کرد و توانست آموزگار و آموزگار مردم شود و قرآن را از تاقِ نسیان چند ساله فرود آورد و به آن جا که باید فرا ببرد: به متن زندگی. این جهد و جهاد چهل ساله، بدون نگرش تازه به قرآن و تفسیر قرآن امکان نداشت. آیت‌الله طالقانی به جای کاوش در متون لغوی و انبوه تفاسیر، به کاوش در دل و روح مردم و مراجعه به متن اجتماع و شناختن بحران‌ها و تعارض‌های واقعی جامعه پرداخت.

مرحوم طالقانی در جهاد چهل ساله‌اش از «يَا رَبِّ اِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»، (فرقان، ۳۰) آغاز کرد و به آستانه‌ی امید: «اِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ اَقْوَمُ (اسراء، ۹) راه برد.

□ مرحوم طالقانی را احضار کرده و از ایشان بازجویی نمودند و از ایشان پیرامون برنامه‌های مسجد توضیحاتی خواستند. ایشان پاسخ دادند که برنامه مسجد شب‌های جمعه بعد از نماز تفسیر قرآن است. بازجو پرسیده بود که چرا شما همیشه آیات کمونیستی قرآن را تفسیر می‌نمایید؟!

□ **مالکیت در اسلام:** طبق نصوص قرآن، آدمی مالک مطلق در زمین و منابع و فرآورده‌های آن نیست، تا هر قدر و هر طور که بخواهد در آن تصرف کند. در واقع مال مال «الله» و انسان «خلیفه‌الله» است و بنده اوست. به عبارت دیگر چون این خلافت (و نمایندگی) برای همه است. فرد وکیل و نایب جمع می‌باشد و تصرفاتش باید در حد خیر و مصلحت عموم باشد. با این نظر، مالکیت محدود مقید عاریتی و تفویضی است. (اسلام و مالکیت، ۱۴۵)

□ **انباشتن ثروت ممنوع!** قرآن همچنان که «ربا» را که سودبری بدون عمل و موجب تمرکز ثروت و خارج شدن پول از مجرای اقتصادی صحیح است - تحریم نموده، به طور کلی جمع و ذخیره زر و سیم را از هر طریق که باشد، منع کرده است؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از احبار و رهبان (پیشوایان دینی یهود و نصاری) اموال مردم را به باطل می‌خورند و مردم را از راه خدا باز می‌دارند، و آن کسانی را که گنجینه می‌کنند، طلا و نقره را و آن‌ها را که در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به عذاب‌های دردناک بشارت ده روزی که در آتش جهنم گداخته شوند و پیشانی و پهلو و پشتشان را با آن داغ کنند. این است آن چیزی که برای خود اندوخته بودید. حال طعم اندوخته خویش را بچشید»

(سوره توبه، آیات ۳۴ و ۳۵). علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه روایتی از حضرت باقر(ع) نقل کرده که فرمودند: «خدا گنجینه (جمع و ذخیره کردن زر و سیم) را حرام کرده و به اتفاق آن در راه خدا فرمان داده است. » از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت شده که فرمود: «مازاد بر چهار هزار درهم، گنج است، خواه دارنده آن زکاتش را داده یا نداده باشد، و کمتر از آن نفقه است.» تفسیر عیاشی نقل کرده از حضرت باقر(ع) در باره این آیه سؤال شد. فرمود: «مقصود از گنجینه کردن بیش از دو هزار درهم است.» اختلاف این دو حدیث و قیاس گنجینه، بر حسب اختلاف وضع زندگی و اقتصاد عمومی است. در حقیقت آنچه برای مصرف زندگی باشد، نفقه و آنچه بیش از زندگی و معاش ذخیره شود و منظور همان جمع و نگهداری شده باشد مشمول گنجینه و به حسب ظاهر و صریح آیه و روایات مفسر این آیه حرام است. (اسلام و مالکیت، ۱۸۵)

□ **دینار و درهم هلاک کننده بشر:** سوره «همزه» با آیات کوتاه محکم هراس انگیز و طنین اندازش، آثار اخلاقی و اجتماعی و عواقب جمع و ذخیره ثروت را بیان نموده: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لَمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ كَلَّا لَيَبْدَنَ فِي الْحَطْمَةِ....

وای بر هر غیبت کننده عیب جویی آن که مالی گردآورده و حساب آن را نگه داشت. می پندارد که دارایی اش جاویدانش گرداند. نه چنین است که او را در حطمه (جهنم) اندازند و تو چه دانی که «حطمه» چیست؟ آتش افروخته خداست که بر دل ها غلبه می یابد و از هر سو در می انشان گرفته است، در شعله هایی برافراشته.

با توجه به این گونه آیات هیچ کس نمی تواند اظهار شک و تردید نماید که خطرناکترین و منفورترین اعمال، جمع و ذخیره و تمرکز ثروت، بخصوص زر و سیم است. پیشوایان اسلام هم نظری جز این نداشتند. بنابراین مال اندوزی در میان مسلمانان پس از انحراف از اصول اسلامی مانند دیگر انحراف ها رایج گشته است. در کتب اسلامی و احادیثی که از پیشوایان رسیده خطر مال اندوزی بیش از هر خطری اعلام شده. شیخ صدوق در کتاب «خصال» از پیامبر (ص) نقل کرده: «دینار و درهم، گذشتگان شما را هلاک کرده و شما را نیز هلاک خواهد کرد». طبرسی در تفسیر البیان، از رسول خدا(ص) نقل کرده: «وقتی که این آیه: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ای اهل ایمان، بسیاری از علماء و راهبان (یهود و نصاری) اموال مردم را به باطل طعمه خود می کنند و (خلق را) از راه خدا منع می کنند و کسانی که طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می کنند و در راه خدا اتفاق

نمی‌کنند آن‌ها را به عذابی دردناک بشارت ده. (سوره توبه، آیه ۳۴) نازل شد، سه بار فرمود: «تَبَّ لِلذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ»، مرگ بر طلا و نقره!»

این سخن بر اصحاب گران آمد. عمر پرسید: پس چه مال و سرمایه‌ای را برای خود اتخاذ کنیم؟ فرمود: «زبان ذاکر و قلب شاکر و زن پارسا و همیار در دین».

«کلینی» در کتاب «کافی» نقل کرده: «از حضرت صادق (ع) سؤال شد: در چه اندازه مال، زکات واجب است؟ فرمود: زکات ظاهر در هر هزار (نقد و پول) بیست و پنج است، اما زکات باطن، آن است که هر چه برادر مسلمان تو به آن محتاج‌تر است، برای خود برنگزینی. خدا این اموال و سرمایه‌ها را به شما داده تا آن‌ها را به مقصودی که در جهت آن قرار داده، مصرف کنید، و برای آن نداده تا برای خود ذخیره نمایید.» (اسلام و مالکیت، ۱۸۷)

□ داستان ابوذر و مال‌اندوزان: سند و شعار ابوذر غفاری در برابر رباخواران قریش و غارتگران عرب که در چهره اسلام بر جان و مال مسلمانان می‌تاختند همین آیه یا آیها الذین آمنوا ان کثیرا من الاحبار والرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل ویصدون عن سبیل اللہ والذین یکنزون الذہب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل اللہ فبشرهم بعذاب الیم (ای اهل ایمان، بسیاری از علماء و راهبان (یهود و نصاری) اموال مردم را به باطل طعمه خود می‌کنند و (خلق را) از راه خدا منع می‌کنند و کسانی که طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند آن‌ها را به عذابی دردناک بشارت ده). (سوره توبه، آیه ۳۴) بود. این بزرگ مرد صحابی که تعالیم اسلام با دل و جانش آمیخته شده بود، برای هشیار کردن مسلمانان فریب خورده و گمراه از حقایق دین و هدف‌های اسلامی، این گونه آیات و روش پیامبر (ص) را در کوچه و بازار و مساجد شهرهای بزرگ به یساد می‌آورد. گاهی در کنار و در میان کاخ‌های باشکوه والیان اموی این آیه را با صدای بلند و شورانگیز می‌خواند. ابوذر روزی وارد دربار عثمان شد دید در برابر عثمان پول‌هایی انباشته است و اطرافیان وی مانند لاشخور چشم به آن دوخته‌اند پرسید این چه مالی است؟ عثمان گفت صد هزار در هم است که از بعضی نواحی رسیده، می‌خواهم به همین قدر به آن افزوده شود، تا ببینیم چه کنیم! ابوذرگفت: صد هزار در هم بیشتر است یا چهار دینار؟ عثمان پاسخ داد: معلوم است صد هزار درهم.

ابوذر گفت: آیا به خاطر داری که من و تو شب هنگام بر رسول خدا (ص) وارد شدیم، چنان آن حضرت را اندوهناک دیدیم، که به ما توجهی نکرد. وارد محضرش رسیدیم او را خوشحال یافتیم از اندوه شب و خرسندی روز پرسیدیم. فرمود: چهار دینار از «فیء» مسلمانان باقی مانده بود که تقسیمش نکرده بودم بیم داشتم که مرگم فرا رسد و آن نزد من باشد، اکنون که آن را تقسیم کردم، به مستحق آن رساندم، آسوده خاطر شدم. «عثمان رو به کعب الاحبار (عالم

یهودی مسلمان شده) که در کنارش نشسته بود، نمود و گفت: ای ابا اسحاق تو چه می‌گویی درباره کسی که زکات مال خود را داده. آیا دیگر بر عهده او چیزی هست؟

کعب الاحبار (روحانی درباری) گفت: خیر اگر چنین کسی خشتی از طلا و خشتی از نقره برای خود روی هم نهد بر او چیزی واجب نیست. ابوذر بیدرنگ با عصای خود بر سر کعب الاحبار کوفت و گفت: ای یهودی‌زاده کافر تو چه حق داری در احکام مسلمانان اظهار نظر کنی و فتوا بدهی، سخن خداوند از سخن تو راست‌تر است که می‌گوید: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ ... خَلِيفَةُ عَثْمَانَ كَمَا مِنْ شِدَّةِ خَشْمٍ بِرَأْفِ رُخْتِهِ بُوَدَّ، كَقْتِ: اَيُّ اَبُوذَرٍّ! تُو پير شده‌ای و عقل از سرت رفته، اگر صحابه رسول خدا نبود، بی‌درنگ کشته می‌شدی.